



انتقاد و انتقاد از خود

به شیوه کمونیستی

سلسله گفتارهایی از رادیو صدای فدائی

خطاب به هسته های سرخ

خرداد ماه ۱۳۶۴

انتقاد و انتقاد از خود

به شیوه کمونیستی

سلسله گفتارهایی از رادیو صدای فدائی

خطاب به هسته های سرخ

خردادماه ۱۳۶۴

فهرست

صفحه

۳

مقدمه.....

قسمت اول :

چرا انتقاد می‌کنیم؟

از چه چیز و چگونه با یدانتقادکنیم؟

دیدگاه‌ها کام‌برانتقادچه‌بایدباشد؟.....۶

۲- روش‌نقدکمونستی.....۹

قسمت دوم :

شیوه‌های عملی انتقاددرتشکیلاتکمونستی.....۲۴

۱- مبارزه‌ایدئولوژیک‌فعال شیوه‌نقدکمونستی!.....۳۱

۲- شیوه‌انتقادکمونستی‌درزمینه‌های‌تشکیلاتی!.....۴۱

۳- اخلاق‌وخصائل‌کمونستی‌و‌ضرورت‌مبارزه

برای‌پالایش‌سازمان‌سیاسی‌پرولتاریا!.....۵۲

www.iran-archive.com

قسمت اول

۱- چرا انتقاد می‌کنیم؟

از چه چیز و چگونه باید انتقاد کنیم؟

دیدگاه‌ها کجاست بر انتقاد چه باید باشد؟

تا شیرات نیم قرن اپورتونیسیم و سازشکاری حزب توده و متعاقب آن تا شیرات ماژوئیسیم که بلافاصله و با پشتوانه نیروی چند صد میلیونی خلق چین، جایگزین این تفکرات، بویژه در میان جوانان انقلابی کشور ما شد، در درون جنبش چپ ایران به رواج یک فرهنگ غیر مارکسیستی انجامید و در میان طبقه کارگر و جوانان مدافع کمونیسیم، شیوه تفکر و متدلوژی خاصی را بنیان گذاشت، که شمره آن چیزی نبود جز نوعی ولنگاری، بی‌اصولی و لیبرالیسم. اشاعه این گرایشات هر چند از دو موضع کاملاً متفاوت، یکی از موضع راست و دیگری از موضع چپ، جنبش کارگری ایران را زیر ضرب گرفتند، اما تا شیرات یکسانی آفریدند! هر دو به نوعی، مارکسیسم آکادمیک، ولنگار و عامیانه را دامن زدند. اولی بی‌بندوباری و لیبرالیسم را رواج می‌داد و دومی جزمی‌گرایی و تحجر اندیشه را. نتیجه یکی بود: دوری از اصول خلاق و پرنسیپ‌های انقلابی و کمونیستی و تقویت و رشد تفکرات و گرایشات محفلی خرده‌بورژوائی! سرنوشت محتوم هر دو نیز به همان لیبرالیسم و بی‌بند و باری سیاسی ختم می‌شد!

این تفکرات انحرافی تا شیرات بلاواسطه خود را در تمام سطوح و علی‌الخصوص در متدلوژی و شیوه کار نیروهای مدافع کمونیسیم، دقیقاً برجای

می‌گذاشت. انتقاد و انتقاد از خود نیز بی‌مثال به یکی از مهمترین وجوه و ابزار پیش برنده و عنصر رشد و سازمان‌نگری تشکیلات کمونیستی از این قاعده مستثنی نبود و شدیداً تحت تاثیر این انحرافات قرار می‌گرفت.

اولی توجیه‌گری، دیگر فریبی و انتقادناپذیری را دامن می‌زد، دومی سوالیه‌گری، قالب‌سازی، خودفریبی و انتقادپذیری بی‌محتوا و بدون مضمون را! اولی که اساساً قصد تغییر و دگرگونی خود و جامعه را نداشت، همواره و پیوسته از انتقاد نسبت به خود و گروه خود طفره می‌رفت و دومی فقط به ظاهرو سطح می‌چسبید و با پذیرش انتقادات مکرر و متوالی، اما عاری از مضمون و بدون محتوا، مدام مثل اسب‌عزاری روی اشتباهات خود درجا می‌زد و گاه آنقدر خود را اسیر ظاهر می‌ساخت که توان نجات از چارچوب تنگ ایدئولوژی خود را که برای ظاهر سازی علیه خود آفریده بود، مطلقاً از دست می‌داد. چینی-تفکری همیشه و همواره از هر گوشه برخورد اخلاقاً نه با مسائل بازمی‌ماند، به پاسیفیسم و انفعال می‌گرایید و توان تغییر خود و جامعه‌کامل را از او ساقط می‌گردید. چپ به راست می‌غلطید و به سرنوشت آن دچار می‌شد.

هر چند در جنبش کمونیستی ایران این دو گرایش روبه‌مرگ و نابودی نهاده است و در میان کارگران کمونیست دیگر کشش و گیرائی ندارد، با این وجود این‌جا و آنجا بسیاری از عناصر و بقایای این انحرافات به چشم می‌خورد و با سخت‌جانی و سماجت بی‌حد و حصری به حیات خود ادامه می‌دهد.

امروز که طبقه‌کارگران می‌رود که تا حزب سیاسی خود را بسازد، امروز که پرولتاریای آگاه ایران می‌رود تا با درک عمیق از آموزشهای خلاق مارکسیسم - لنینیسم، بورژوازی را از قدرت به زیر کشد و بنیادهای حکومت خود را استوار کند، جا دارد تا هر آنچه که مهر کهنگی خورده است، بدور افکنده شود و شیوه‌ها و روشهای کمونیستی جایگزین هرگونه انحرافات گذشته گردد. کمونیستها با پدراه و روش نوین برخورد را در تمام زمینه‌ها از همه و هر گونه بقایای گرایش‌های انحرافی کهن برهانند.

هر بار که سخن از انتقاد و انتقاد از خود به میان می‌آید، بلافاصله این ایده در ذهن بسیاری از رفقای ما شکل می‌گیرد که بله، در یک تشکیلات کمونیستی، از ضعف‌ها و خطاها نباید هراس داشت. ضعفها و اشتباهات فردی و تشکیلاتی را باید بی‌رحمانه به باد انتقاد گرفت، صادقانه از خود انتقاد کرد، ضعفهای خود را شناخت و در جهت تصحیح آن حرکت کرد. این امر فی‌نفسه کار نا صحیحی نیست. فقط به این شرط که بمثابه یک بدیل و اکنشی و یک انعکاس صرف در برابر گرایشات توجیه‌گرانه و انتقاد ناپذیری به ارث رسیده از حزب توده، پیش‌روی ما قرار نگرفته باشد. فقط به این شرط که به ظاهر سازی و شکل‌گراشی نیانجامد. چون در این صورت حتماً و قطعاً به یک امر خودبخودی و عیناً به همان چیزی تبدیل خواهد شد که ابتدا از آن گریزان بوده‌است. و دقیقاً به همین علت است که بارها به رفقای برمی‌خوریم که ضعفهای خود را می‌شناسند، مدام از خود انتقاد می‌کنند - صادقانه هم انتقاد می‌کنند - اما همیشه همان ضعفها و خطاهایی که خود بهتر از هر کس دیگر بر آن آگاهند، در زمینه‌های فعالیت و حرکاتشان تکرار می‌شود و باز هم تکرار می‌شود. این نمونه‌ای از یک بدیل و اکنشی در برابر گرایشات انتقاد ناپذیر بود، و گویای این حقیقت است که هم این دسته از انتقادکنندگان و هم آن رفقای که برای نمونه انتقادات صحت‌می‌گذارند و آن را می‌پذیرند، و در صورت تکرار باز هم می‌پذیرند، هیچ کدام درک درستی از مضمون واقعی انتقاد کمونیستی ندارند و علیرغم همه صداقت و صراحتی که در کار خود بکار می‌گیرند، هنوز قادر نیستند مرز بین صداقت کمونیستی و صراحت خرده‌بورژوازی را از یکدیگر تفکیک کنند.

هسته‌های کمونیستی با اجتناب از این روش در هر امر انتقادی، قبل از هر چیز بایده خود مسئله انتقاد، با دیدان نقد کمونیستی بنگرند. باید مضمون کمونیستی انتقاد و انتقاد از خود را بشناسند، با پدید آمدن آن چه چیزی و برای چه انتقاد می‌کنند و توجه داشته باشند که دیدگاه حاکم بر انتقاد وسیله‌ای است برای تغییر واقعیت، انتقاد ابزاری است برای تغییر روش، برای تکامل تفکر و شعور انتقاد وسیله‌ای است برای نفی موجودیت کهنه و تکامل به وضعیت جدید، رفیقی که بارها به اشتباهات خود انتقاد می‌کند، ولی مدام به تکرار همان اشتباه می‌پردازد، در حقیقت ارتباط ذهنیت و واقعیت را نمی‌شناسد. فردی است که ذهنیت و شعور خود را به بازی گرفته است، بدون آن که عناصر تحول بخش واقعیت را بیا بدو عوامل تغییر دهنده آن را باز شناخته باشد!

وقتی می‌گوئیم انتقاد بایده منظور بر طرف کردن اشتباهات و خطاها و دستیابی به راه‌حل‌های جدید صورت گیرد، هنگامی که می‌گوئیم انتقاد باید برای تغییر واقعیت و نفی وضعیت موجود و جایگزینی وضعیت جدید انجام گیرد، وقتی می‌گوئیم انتقاد هدف خود را به کارگیری تجارب، ارتقاء آگاهی، تکامل شعور و بالا بردن توانمندی و تقویت اراده، برای تغییر و تبدیل و تحول به وضعیت جدید قرار می‌دهد، پس قبل از همه لازم است بگوئیم، انتقاد باید از هرگونه بر خورد شخصی مبرا باشد. البته ظاهراً این اصل پذیرفته شده‌ای است و از قضا همان دسته از رفقای که انتقاد از خود مکرراً به یک امریکن‌واخت و خستگی آور در خود تبدیل کرده‌اند، شاید بیشتر از دیگران خود را به این اصل پایبند می‌دانند، ولی صرفاً این پذیرش کافی نیست. پیش شرط اینکه بدانیم چرا یک امر انتقادی را نباید به یک وسیله برای تمفیه حساب شخصی و گروهی تبدیل کرد، لازم است بدانیم اصولاً چرا روشهای انحرافی انتقاد به امر شخصی تبدیل می‌شود؟! همانگونه که می‌دانید هدف کمونیستها تغییر جرمه طبقه‌ای را شکل کهنه به شکل نوین و غیر طبقه‌ای است. اهداف کمونیستها تغییر مناسبات

اجتماعی است و نه تغییر خلعت و شخصیت اشخاص، چرا که خلعت و خصوصیات فردی خود در نتیجه تغییر مناسبات اجتماعی جبراً دگرگون خواهد شد. ولی این تغییر و به ویژه در تبدیل از جامعه سرمایه داری به سوسیالیسم به صورت بلاواسطه و خود به خودی صورت نمی پذیرد، بلکه نقش شعور اجتماعی و عنصر آگاه، خود در مقاطع مشخص به عامل تعیین کننده این تغییرات مبدل می شود. پس کمونیست ها برای تغییر جامعه، نخست باید خود و عناصر شعور اجتماعی را تغییر دهند. باید نیروهای محرک و پیشبرنده، عناصر آگاه و کمونیست را بسازند. باید کارگران آگاه و پیشرو کارخانجات را سازماندهی کنند و پرورش دهند. حزب کمونیست بمثابه تشکل پیشتاز این تغییرات نقش تعیین کننده ای می یابد. درست در همین جا است که نقش افراد و شخصیتها گاه آنچنان عمده می شود که دقیقاً می تواند در سرعت رشد و پایداری عکس کند. کنندگی حرکت این تحول، تا شیرگذارد. و باز در همین جا است که هرگونه درک انحرافی و برخورد شخصی زمینه بروز می یابد. و با درک انحرافی به تمایلات فردی دامنه زده می شود. اینجا است که در صورت وجود درک انحرافی از این تحولات، وسیله به هدف مبدل می گردد و چشم انداز حرکت عمومی تحول، چه بسا به فراموشی سپرده می شود. فقط کافی است هر عنصر مدافع کمونیسم برای لحظه ای هدف نهائی حرکت تحول بخش اجتماعی را از یاد ببرد، تا این وسیله را برای خود هدف کند. تا برخوردهای شخصی و یا گروهی را برای خود عمده کند، تا خود را محور عالم ببیند. چنین افرادی از نظر ما کوتاه فکران تهی مغزی هستند که هیچگاه فراتر از نوک بینی خود را نمی بینند. هر نقدی را به یک عامل کوبنده تبدیل می کنند و یا از هر انتقادی، کوبندگی خود را برداشت می کنند.

برعکس کمونیستها با هیچکس و هیچ چیز برخورد شخصی ندارند. کمونیستها تغییر و تحول را شعور و آگاهی افراد را برای تکامل شعور و آگاهی اجتماعی و برای تحولات مناسبات اقتصادی - اجتماعی دنبال می کنند. کمونیستها برای نابودی استثمار می جنگند، کمونیستها برای محو طبقات، از میان برداشتن مالکیت خصوصی بروسائل تولید و برای استقرار یک

نظام عاری از تطبیقات مبارزه می‌کنند، نه برای منافع این فرد یا آن گروه. در راه و روش کمونیست‌ها برخورد های شخصی هیچ جایگاهی نداشته و مکان ویژه‌ای برای ابراز وجود تما یلات شخصی وجود ندارد. اگر می‌خواهید بقایای این شیوه تفکرات انحرافی و روشهای غیر مارکسیستی را در نیروهای به اصطلاح چپ ایران بشناسید فقط کافی است به نمونه‌های ساده‌ای از برخورد نیروهایی که خود را مدعی مارکسیسم-لنینیسم می‌دانند نظر بیفکنید تا نمونه‌های بارز آن را به کرات و در موارد متعدد مشاهده نمایید. اگر حزب توده را بمثابه مظهر رویزیونیسم و تنفر انگیزترین مدافع و مبدأ گرایشات راست کنار بگذاریم، به پیکار برخورد می‌کنیم که مدام خود را مورد انتقاد قرار می‌داد، بدون اینکه تاثیری در حرکت خود ایجاد کرده باشد. و یا مثلاً راه کارگر را مشاهده می‌کنیم که هر چند با گرایشات ما نئوئیستی مرزبندی مشخص دارد، اما بیش از ۵ سال است و هر سال هزار بار خود را به خاطر آلودگی به انحرافات پوپولیستی مورد سرزنش و انتقاد قرار داده است، بدون آن که یک بار و برای همیشه به خود آمده باشد و یا با خود تعیین تکلیف کند که بالاخره سرچشمه این انحرافات در کجاست و چگونه می‌تواند ریشه کن شود. ظاهراً نقطه مقابل این جریان کومه‌له قرار دارد، که به خیال خود از بدو تاسیس جز شا هکارهای نبوغ آمیز و ابداعات افتخار انگیز هیچ کم و کاستی نداشته و به خیال خود بمثابه پرچمدار نیروئی با راه و روش کمونیستی سراز تخم بیرون آورده است. با این همه علی‌رغم تمامی اختلافات در سطح، اما در مضمون یک وجه اشتراک بارز بین این جریان‌ات به چشم می‌خورد. این وجه اشتراک این است که هر سه جریان پیش از آنکه به تغییر و تحولات اجتماعی و تاثیرات تبعی خود، بروند حرکت جامعه بنگرند، به دفاع از محفل خود، گروه خود و توجیه خود می‌اندیشند. حتی راه کارگر که بیش از دیگران خود را به باد انتقادات بیرحمانه می‌گیرد، به جای آنکه تلاش داشته باشد راه و روش صحیح را از نقد خطاهای خود بیابد، انتقاد از خود را به سنگری تبدیل کرده است برای ضربه گیری از انتقاد دیگران یعنی وسیله‌ای برای نجات محفل

خود، او از این انتقادات آبیکی ابزاری ساخته است برای حفظ وضع موجود و نه عامل تحول بخش آن .

در جنبش کارگری جهانی نیز از این دست گرایشات محفلی که از انتقاد حربه‌ای ساخته می‌شود برای حفظ وضع موجود و منافع گروهی و محفلی، به کرات مشاهده می‌شود. برجسته‌ترین این نمونه‌ها را می‌توان در شیوه تفکر و روش کار تروتسکیست‌ها مشاهده کرد. خود تروتسکی به عنوان تئوریه پرداز این گرایش در تمام دوران انقلابات روسیه خود را محور تغییر و تحولات به حساب می‌آورد و در نقد بلشویک‌ها علی‌رغم درک وارونه از مسائل انقلاب، پیوسته خود را راهگشای حرکات پیروزمند پرولتاریای روسیه قلمداد می‌کرد. تا جایی که حتی به تصور خود چنین می‌پنداشت پیروزی انقلاب اکتبر نیز نه بر اساس خط و مشی و برنامه بلشویک‌ها و تحت رهتموده‌های دایمانه لنین، بلکه بر مبنای "نقطه نظرات شخص او" تحول پذیرفته است .

در مقابل هرگونه گرایش انحرافی، مانیفست کمونیست، روش انتقاد کمونیستی را مشخص می‌کند:

"در جامعه بورژوازی گذشته بر حال حکم رواست، در صورتی که در جامعه کمونیستی، حال برگزیده حکم روا خواهد بود."

مانیفست کمونیست با این بیان روشن می‌سازد که به جز پرولتاریا که بر تغییر و تحولات اجتماعی اراده کرده و در جهت آن گام می‌گذارد، همگی طبقات و اقشار اجتماعی جز حفظ شرایط موجود و وضعیت خود را، مدنظر ندارند.

اولین و اساسی‌ترین اصل انتقاد کمونیستی نیز می‌باید حتماً و قطعاً دگرگونی و تحول را در نظر داشته باشد.

همانطور که گفتیم انتقاد از دیدگاه کمونیستی، حربه موثری است برای چیرگی بر وضعیت حال و تحول به وضعیت جدید. انتقاد وسیله‌ای است برای نفی شرایط کهنه و فراروئی به شرایط نوین. کمونیست‌ها از طریق انتقاد به خطاها و اشتباهات گذشته خود دست می‌یابند تا راه حل آینده

رابیا بند، از همین رود انتقاد به شیوه کمونیستی، اولاً برخوردارها و تمایلات شخصی مطلقاً جایگاهی ندارد و ثانیاً هر انتقاد حتماً و الزاماً باید به یک عامل تحول پذیر تبدیل شود. به عبارت دیگر انتقاد وسیله است و نه هدف. و هرگاه و در هر صورت انتقاد اگر به هدف تبدیل شود، از مضمون و محتوای واقعی تهی می‌گردد و جز همان شعار پوچ "انتقاد برای انتقاد" چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

در این بحث همچنین نشان دادیم در غلطیدن به لیبرالیسم چگونه صورت می‌گیرد! شما در هر ادراک فقط کافی است مضمون و محتوای کمونیستی را از انتقاد از خود سلب کنید، تا تمایلات بورژوازی جان بگیرد و لیبرالیسم زنده شود، تا دو آتشه ترین شعارها به یک امر پوچ و بی‌محتوای صحیح‌تر بگوئیم به یک شعار بورژوازی مبدل گردد. در هر تشکیلات کمونیستی نیز هرگاه انتقاد به هدف تبدیل شود و همچون یک وظیفه دائمی فقط برای خالی نبودن عریضه در دستور کار قرار گیرد، مطمئن باشید علی‌رغم تمامی تلاشهای مآدقانه برای تغییر وضعیت، تمایل به حفظ وضع موجود سریعاً قوت می‌گیرد، پاسیفیسم و انفعال حاکم می‌شود، رکود و خمود جایگزین حرکت می‌گردد و از تشکیلات کمونیستی جز یک محفل بورژوازی و یادر بهترین حالت یک دار و دسته خرده بورژوازی، چیزی برجای نمی‌ماند! در ادامه این بحث و به منظور آشنائی با شیوه نقد کمونیستی از آموزش داهیانه مارکس شروع می‌کنیم.

او در نقد انقلابات اجتماعی در هیجدهم برومر لوئی بنا پارت می‌گوید:

"انقلابهای بورژوازی از نوع انقلاب قرن هیجدهم بسرعت از یک کامیابی به یک کامیابی دیگر می‌رسند، جلوه‌های شکوهمند آنها یکی از دیگری بیشتر است، افراد و اشیاء گوئی در زیر تابش نور الماس قرار دارند، حالت جذبه تجلی روح هر روز است، ولی این حالت مستعجل است، زودبیه نقطه اوج خود می‌رسد و جامعه قبل از آن که بتواند با سرهشیار ره آوردهای دوران طوفان و هجوم خود رادریک کند، به خماری طولانی دچار

می‌گردد. ولی انقلابهای پرولتری یعنی انقلابهای قرن نوزدهم برعکس مدام از خود انتقاد می‌کنند، بی‌درپی حرکت خود را متوقف می‌سازند و به آنچه که انجام یافته به نظر می‌رسد بازمی‌گردند تا با ردیگران را از سر بگیرند، خصلت نیم‌بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بی‌رحمانه به یاد استهزاء می‌گیرند، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین می‌کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرند و با ردیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازند، در برابر هیولای مبهم هدفهای خویش آنقدر پس می‌نشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند و خود زندگی با بانگ صولتمندا اعلام دارد:

"این گوی و این میدان".

جان کلام همین است. اگر شعور اجتماعی محصول زندگی اجتماعی است. اگر عنصر شعور در فعالیت عملی نقش تابع را ایفاء می‌کند، پس کاملاً روشن است، انتقادی که هدف حمله اش، تغییر واقعیت‌های دست و پاگیر باشد، نمی‌تواند صرفاً به عنصر شعور متکی باشد. به عبارت ساده تر نقطه عزیمت هر انتقاد باید از وضع موجود آغاز شود. انتقاد باید از هر وضعیت به وضعیت دیگر، مرحله تکاملی بجوید. مارکسیستها به جای آن که عوامل تحول بخش را در ذهن جستجو کنند، عوامل مادی را میناقش می‌دهند. این فقط ایده-آلیستها هستند که در ذهن خود دنبال سراب تغییر واقعیت می‌گردند. این فقط متافیزیسیسم‌ها هستند که تصور می‌کنند هر چه در ذهن آنها تغییر می‌کند، در واقعیت هم توان تغییر آن وجود دارد! انتقادات پیاپی و بی‌حاصل که بهیچ عامل پیش‌برنده‌ای بدل نمی‌شود، دقیقاً از همین دیدگاه‌ها نشأت می‌گیرد. از یک مثال ساده شروع کنیم. این یک دیدگاه متافیزیکی خواهد بود، هرگاه رفقای کمونیست ما تصور کنند، هر رفیق کارگری که به جرگه ما می‌پیوندد حتماً باید از همان ابتدا یک کمونیست تمام‌عیار باشد و عیناً همان خصوصیات و کارآئی‌هایی را دارا باشد که به فرض از یک کادر با تجربه و کارآمد انتظار می‌رود. در هر زمینه انتقادی و قبل از هر چیز، باید به روند تکامل و مراحل روبه‌رشدی که یک رفیق کمونیست، یا بخشی از تشکیلات و یا کل جنبش کارگری را در بر می‌گیرد، مورد توجه قرار داد. باید جمیع حالات

را در توالی حرکت آنها مورد قضاوت قرار داد. باید ارتباط بین درجات رشد یک پدیده را مدنظر داشت.

از همین روست که ما رکس به ویژه این ایده انحرافی را که بنا بر آن قوانین زندگی اقتصادی برای گذشته و حال یکسان تصور می‌شوند، رد می‌کند. و برعکس برای این اصل تاکید می‌ورزد که هر دوره تاریخی معین قوانین مخصوص به خود را دارد. در هر نقدی به این قوانین و این وضعیت حتما باید توجه شود. این قانون از نقدیک هسته کوچک، نقدیک عضو تشکیلات کمونیستی تا نقدیک جامعه صادق است. مثلا وقتی رفیقی در هسته سرخ دچار خطاهای عدیدهای می‌گردد، یا وظایفی به او سپرده می‌شود که قادر به انجامش نیست و یا ضعفهایی دارد که علی‌رغم وقوف به آن قادر به اصلاح کار خود نیست، حتما باید مسئولیتش در هسته تغییر کند، وظیفه‌ای به او سپرده شود که در حد توانایی یا صلاحیتش باشد. در عین حال که باید به او یاری رساند تا در مراحل بعدی و طی یک پروسه حرکت بر ضعفهای خود چیره شود و آن را به نقطه قوت خود تبدیل کند، این امر میسر نیست مگر آن که هسته یا مسئولین بالاتر هسته، وضعیت کار، میزان توانایی و خصوصیت فردی او را بشناسند، نقاط ضعف و قوت او را بدانند و از محیطی که این رفیق در آن پرورش یافته و یا به فعالیت در آن مشغول است، شناخت کافی داشته باشند. آنچه در این مورد از همه روشن تر به نظر می‌رسد این است که وقوف این رفیق به ضعفها و اشتباهات خود یک آگاهی کاذب است، نه واقعی و مبتنی بر شناخت اصولی و کامل از وضعیت خود. منظور از این مثال بیشتر نحوه تفکر و نگرشی است که در هر ایده انتقادی می‌باید بر روش کار ماحکم باشد. این مثال در بسیاری از موارد دیگر از جمله در شیوه نقد سوسیالیستهای تخیلی از جامعه در قرن هفدهم و هیجدهم عینا صدق می‌کند. بسیاری از سوسیالیستهای تخیلی نیز علی‌رغم صداقت و ایمان به خواستههای زحمتکشان جامعه، تغییر و تحولات اجتماعی را با تحقق شعار "آزادی، برابری، برادری" قابل حصول می‌دانستند، بدون آن که از درک مادی حرکت تاریخی تصور روشنی داشته باشند.

موضوع را از زاویه دیگری باز کنیم. وقتی می‌گوئیم در هر انتقادی

باید در درجه اول به خصوصیات و قوانین تاریخی حاکم بر هر پدیده توجه داشته باشیم، به این مفهوم است که بدانیم انتقاد صرفاً برای نفی صورت نمی‌گیرد، بلکه اساساً وجه اثباتی قضیه بایده مدنظر قرار داشته باشد. حال این پدیده چه یک جامعه کهنه باشد، چه یک استراتژی و تاکتیک ناصحیح و چه اعمال اشتباه آمیز یک رفیق هسته کمونیستی. در این صورت نقد مارکسیستی جامعه بورژوازی، یعنی مبارزه برای استقرار سوسیالیسم، نقد اصولی یک تاکتیک یعنی پیش‌رو نهادن یک تاکتیک اصولی‌تر، و نقد یک عمل اشتباه آمیز هم یعنی پیش‌رو نهادن راه حل عملی در مقابل آن. زمین‌ها‌ئی که بر شمردیم هر چند مقوله‌های متفاوتی هستند که طبعاً نقد خاص خود را می‌طلبند و راه‌حلهای متفاوت خود را دارند اما دیدگاه حاکم بر نقادین مقولات، دیدگاه واحدی است که در تمام این نمونه‌ها باید عمیقاً به آن توجه کرد. خود جامعه را در نظر بگیرید. نقد مارکسیستی جامعه بورژوازی، یعنی سوسیالیسم، یعنی مبارزه برای استقرار سوسیالیسم، ولی آیا این به معنای نفی تمامی دستاوردهای بشریت است، که بسیاری از آنها در همین جامعه بورژوازی به دست آمده است؟ مسلماً پاسخ منفی است. در نقد سوسیالیستی جامعه بورژوازی، تنها آن چیزی نفی می‌شود که مضمون بورژوازی داشته و در خدمت حفظ سلطه طبقه سرمایه‌دار بر جامعه قرار دارد. دستاوردهای علمی، تکنیکی و فرهنگی مترقی بشریت نه تنها نفی نمی‌گردد، بلکه در خدمت نظام نوین قرار می‌گیرد. به همین دلیل است که هر چه سرمایه‌داری در یک کشور متکامل تر باشد، هر چه انحصارات متمرکز باشند، گذار به سوسیالیسم سریع‌تر صورت خواهد گرفت. فقط کافی است مدیریت انحصارات بدست شورای حاکمیت کارگری بیفتد، و مالکیت تولید به اجتماع واگذار شود، تا گذار از جامعه کهنه به جامعه نوین صورت پذیرد. اما درک خرده بورژوازی نسبت به نفی جامعه بورژوازی چنین نیست. خرده بورژوازی ضدیت با جامعه سرمایه‌داری یا با شکل انحصاری تولید را، به ضدیت با تولید تبدیل می‌کند، و به دشمنی شخصی یا ماشین و شکل تمرکز تولید دولتی می‌رسد. برجسته‌ترین نمونه‌های این تفکر، با زهمانا سوسیالیستهای تخیلی

بودند که تبدیل جامعه بورژوازی را کمون های دهقانی اولیه تصور می کردند، نمونه های مشخص این گرایش بخصوص در چین، پس از انقلاب عظیم ۱۹۴۹ و درگرایش رهبری حزب به کمون های محلی، در برابر استقرار مجتمع های عظیم صنعتی قرار گرفت، رهبری خرده بورژوازی حزب کمونیست چین بدون آن که بدانچه چیز را باید نفی کند و چه چیز را باید جایگزین نماید، به نفی مطلق کلیت جامعه سرمایه داری می پرداخت، رهبران حزب کمونیست چین چنین تصور می کردند که این صناعت بزرگ است که بندگی سرمایه را به ارمغان آورده است، نه مناسبات تولید سرمایه داری (اشکال بروزاین نوع تمایلات را در آغاز قرن هیجدهم و در جریان فدیت کارگران با ماشین نیز مشاهده می کنیم، کارگرانی که برای مبارزه علیه استثمار، ماشین و دستگاه های تولید را مورد حمله و تعرض خود قرار می دادند، از همین قانون تبعیت می کردند، راه چندان دوری نرویم، در کشور خود ما نیز هنوز چنین گرایشات در بسیاری از نیروهای مدعی مارکسیسم - لنینیسم، عملکرد خاص خود را دارد، مخالفت نیروهای امثال کومه له با هرگونه دولتی شدن و تولید بزرگ دقیقاً ناشی از تسلط همین دیدگاه است، یا مثلاً آثار معروف آل احمد، نویسنده خرده بورژوازی معاصر ایران را در نظر بگیرید، او بخصوص در کتاب "غرب زدگی" ماشین و صنعت غرب را به باد انتقاد گرفته بود و چنین تصور می کرد، که این تکنولوژی و ماشینیسیم است که به تسلط امپریالیستها در ایران منجر گردیده است، آل احمد با این دیدگاه از نقد مناسبات استعماری، به نفی تکنیک می رسد و در همانجا درجا می زند.

بنا بر این روشن می شود که در شیوه نقد غیر کمونیستی، آنچه بیش از همه صراحت پیدا می کند، نفی مطلق هر پدیده ای است که مورد نقد قرار می گیرد، آنچه در این میان حائز اهمیت می باشد، توجه به این حقیقت است که چون چنین شیوه غیر اصولی نقد قادر به نفی واقعیت نخواهد شد، جبراً به تناقضات پیچیده ای دچار شده، در مقابل آن وادار به تمکین می شود و در یک دور تسلسل کوتاه، ملزم به پذیرش تمام و کمال همان

واقعیت شومی می‌شود که به نفعی مطلق آن همت گماشته بود. این عیناً سرنوشت محتوم همان انتقاد از خودهای مکرروبی محتوایی است که بعد از مدتی جز یک مضحکه چیزی به نظر نمی‌رسد.

در یک نقاد ادبی یا هنری نیز همین قانونمندی کاملاً صدق می‌کند. بخصوص در بسیاری از مجامع روشنفکری، برخورد می‌کنیم با نفعی ادبیات کلاسیک و یا نفعی مطلق بسیاری از متون ادبی که بدون توجه به مختصات تاریخی زمان خود و بدون در نظر گرفتن شرایط حاکم بر آن صورت گرفته است. توجه به این مسئله بخصوص اگر هدف روشنی را برای ارتقاء آگاهی اجتماعی و کسب تجارب جدید مدنظر نداشته باشد، بسیار حائز اهمیت بوده و ضرورت یک برخورد اصولی را می‌طلبد.

به عنوان نمونه اگر نقد دکتر تقی‌ارانی یکی از شخصیت‌های جنبش کمونیستی ایران را، از مثلاً هانا مفردوسی مورد مطالعه قرار داده باشید، برای تان روشن خواهد شد که رفیق ارانی بدون توجه به خصوصیات جامعه ایران در قرن پنجم و بدون در نظر گرفتن قوانین تاریخی حاکم بر ایران آن زمان، چگونه به نفعی کامل و مطلق فردوسی، این حماسه سرای بزرگ ایران دست زده و فردوسی را تا حد یکی از مجیزگویان طفیلی دربار سلطان محمود تنزل داده است. او با همین شیوه انحرافی نقد، به انتقاد از جامعه دوران رضاشاهی می‌پردازد و الزاماً از نقد نظام در چار چوب قوانین حاکم بر آن فراتر نمی‌رود.

نقطه مقابل چنین شیوه‌هایی، متدولوژی لنین در شیوه نقد اجتماعی پیش روی ما قرار دارد. لنین علاوه بر اصول و رهنمودهای دایمانه‌ای که در امر انقلاب پرولتری و نقد جامعه بورژوازی پیشاروی پرولتاریای جهان نهاده است، در شیوه، روش و متدولوژی نقد مارکسیستی به بهترین نحو آموزش می‌دهد. لنین آغاز تولد بلشویسم را بر نفعی دیالکتیکی وضعیت پیش از خود استوار می‌سازد و نفعی مکانیکی آن. او علیرغم درک عمیق از خویشاوندی نارودنیسم در روسیه با گروه آزادی کارپلخانیف، مبنای حرکت سوسیال دموکراسی را از برنامه ۱۸۸۵ گروه آزادی کارپلخانیف شروع می‌کند.

وبعدها نیز که پلخانف راه ارتداد می‌پیماید و از صفوف سوسیال دموکراسی روسیه به بیرون و به سمت بورژوازی پرتاب می‌شود، لنین هیچگاه آموزشهای فلسفی او را از ارج و ارزشمندی نمی‌اندازد. لنین در برخورد به پلخانف و کائوتسکی، علیرغم آن که به ارتداد کامل از مارکسیسم گرویدند و به آرمان پرولتاریا خیانت ورزیدند، اما تا آنجا که تخریب بنیان‌های فکری دنیای کهن در میان بود و تا آن هنگام که مارکسیست بودند، بر آثارشان ارج می‌گذارد و مطالعه آثارشان را در این مراحل به پرولتاریای انقلابی توصیه می‌کند.

اگر چه ما با دید تحول یا بد، اگر طبقه کارگران باید رهبری انقلاب را در دست گیرد و اگر حزب کمونیست ایران باید ساخته شود، پس باید کارهای کمونیستی داشته باشیم که قبل از هر چیز به شیوه‌های نقد کمونیستی آشنائی و تسلط کامل داشته باشند.

آموزش‌های مارکس و لنین علاوه بر اصول و تجارب غنی انقلابات جهانی، به ویژه از این زاویه عمیقاً می‌توانند مورد مطالعه قرار گیرد. مارکسیسم-لنینیسم آمیزه‌ای است از اصول و روش‌های کمونیستی. هراشمارکس، هر نوشته انگلس و هراثر لنین منبع سرشاری است از آموزشهای شیوه‌های کمونیستی انتقاد. باشد تا رفقای کمونیست ما، از این زاویه نیز برای آثار بنگرنند و آموزش‌های آنان را بمانابه تنها شیوه و روش کمونیستی مبنای نقد خود قرار دهند.

در بحث‌های بعدی شیوه‌های عملی انتقاد را در تشکیلات کمونیستی، خصوصاً مورد بررسی قرار می‌دهیم.

www.iran-archive.com

قسمت دوم

شیوه‌های عملی انتقاد در تشکیلات کمونیستی

در بحث‌های گذشته روشن کردیم که انتقاد و انتقاد از خود در تشکیلات کمونیستی وسیله‌ای است برای فراروئی از یک وضعیت به وضعیت متکامل‌تر، برای تغییر و تحول اندیشه و عمل! گفتیم انتقاد اهرم رشد و شکوفائی است، ابزاری است برای برطرف ساختن اشتباهات و تکمیل و تصحیح خط و مشی، شیوه‌ها و روش‌های انقلابی! انتقاد عامل پالایش سازمان سیاسی پرولتاریا و وسیله ایست در خدمت زهائی طبقه کارگر.

حال ببینیم چنین انتقادی چگونه امکان پذیر است و از چه طریقی باید پیش برده شود. ببینیم انتقاد به مثابه یک عامل تحول بخش چگونه باید صورت پذیرد تا بهترین دستاوردها را به بار آورد و گذار به وضعیت رشد یابنده‌ای را در تمامی زمینه‌ها فراهم سازد.

اما قبل از آنکه این زمینه‌ها را مشخص کنیم، باید همانگونه که قبلاً هم اشاره کردیم، بار دیگر مشخصاً تاکید نمائیم پیش شرط اینکه بتوانیم انتقاد و انتقاد از خود را به یک امر تحول بخش در تشکیلات کمونیستی تبدیل نمائیم، باید به مسئله انتقاد به صورت یک امر سیستماتیک بنگریم. باید بدانیم دست‌یابی به شیوه‌های کمونیستی انتقاد، اولاً امر افرادیست، همان گونه که استقرار انضباط پولادین و ایجاد نظم پرولتاریائی نیز با تلاشهای این یا آن عضو تشکیلات، قابل حصول نخواهد

بود. ثانیاً در تشکیلاتی که شیوه کمونیستی انتقاد در آن هنوز به صورت یک سیستم در دنیا مده است، ما لا از جانب افراد نیز نمی‌تواند شیوه‌های کمونیستی انتقاد به کار گرفته شود.

پس این وظیفه هسته‌های سرخ، تشکیلات محلی و کمیته‌های منطقه‌ای است که امر انتقاد در درجا رچوب مشخص آن به یک وظیفه بسیار پراهمیت و اساس کار خود تبدیل کرده، تشکیلات و اعضاء تحت آموزش خود را در جهت ایجاد یک سیستم کاملاً منسجم و ارگانیک هدایت و رهبری نمایند.

ما بکرات و در موارد متعدد از رفقای تشکیلاتی و مسئولین بخشهای مختلف تشکیلات می‌شنویم که به فرض می‌گویند، کار نداریم، آدم ورزیده و با تجربه نداریم، نیروی سازمانگروهدایت‌کننده نداریم، نویسنده و گزارشگر ورزیده نداریم و قس علیهذا. این رفقا متأسفانه هیچ‌گاه نمی‌گویند که در چگونه تربیت می‌شود، چگونه پرورش می‌یابد و چطور باید خود را اصلاح کند. واقعیت این است که هیچ کادری از آسمان نازل نمی‌شود. فقط با آموزش ایدئولوژیک، پرورش سیاسی و از طریق انتقادات اصولی و سیستماتیک و ادامه‌دار است که کارگزار عضو یا پیش‌عضو تشکیلات و روشنفکر انقلابی کمونیست می‌تواند به یک کارورزیده، کارآمد و متعهد به خصوصیات، اخلاق و اهداف و شیوه‌های کمونیستی پرورش یابد.

بسیاری از رفقای مسئول ما در نظر نمی‌گیرند که آموزش یک چیز است و پرورش چیز دیگری. هر آموزش یافته‌ای را باید به شیوه‌های کمونیستی عادت داد، پرورش داد و به یک کار در با تجربه تبدیل کرد. در دوران انقلابی کنونی که هزارها و دهها هزار کارگزار روشنفکر مشتاق کمونیسم بسوی ما روی می‌آورند، فقط در صورتی ما می‌توانیم هر یک از آنها را به یک کارورزیده جنبش تبدیل کنیم که آنان را به صورت سیستماتیک و زیر آموزش ارگانیک و همه‌جانبه تشکیلات بگیریم.

باید توجه داشت که انقلاب، خود بهترین آموزشگاه است. آنچه که کمونیستها در ایران دهها سال منتظرش بودند، امروزه در نتیجه تحولات دوران انقلابی کنونی خود بخود مهیا شده است. نیروهایی که طی این

دوران پرتلاطم انقلابی بسوی تشکیلات کمونیستی روی آورده اند، چنانچه درسیستم ارگانیک تشکیلاتی مایوروش نیا بند و خود را به ایدئولوژی مارکسیستی مجهز نسازند و روش ها و شیوه های کمونیستی را فراموش کنند، نیروهای خود را باقی خواهند ماند و هیچگاه نمی توانیم مدعی باشیم که به تشکیلاتی با کادرهای مجرب دست یافته ایم.

پس رفقای مسئول ما و همچنین کلیه هسته های سرخ باید بدانند این سیستم است که می سازد، این ارگانیک است که پرورش می دهد. راه مقابله با ضعف های تشکیلاتی این نیست که با اعتقاد بر بی تجربگی و عدم توانائی نیروها، همه کارها را بر دوش کادرهای مجرب بریزیم و هرگونه مسئولیتی را در یک یا چند واحد حزبی متمرکز نماییم.

برای ایجاد بهترین تمرکزها و عالی ترین انسجام درون سازمان سیاسی طبقه کارگر، همانقدر که در بالا تمرکز لازم است، در پایین تشکیلات باید عدم تمرکز وجود داشته باشد.

باید به افراد مسئولیت داد و از آنان مسئولیت خواست. هرگونه انتقادی نیز باید در چارچوب همان مسئولیت تشکیلاتی که به فرد واگذار می شود صورت پذیرد. با پذیر وابط فرد با فرد رابه روابط تشکیلات و فرد تبدیل کرد. حتی در سخت ترین شرایط خفقان و سرکوب که پنهان کاری به یک اصل مسلم و تخطی ناپذیر تبدیل می شود، یعنی در شرایطی که هرگونه ارتباط تشکیلات با افراد عضو و پیش عضو تشکیلات بصورت فردی صورت می گیرد، باید از طریق ایجاد یک سیستم گزارش گیری و گزارش دهی، چنین ارتباطی را به یک سیستم ارگانیک تشکیلاتی تبدیل نمود. آنگاه که ما به نیروهای که بسوی تشکیلات روی می آورند مسئولیت واگذار نکنیم، نه تنها هرگز نقاط قوت و ضعف آنها را نخواهیم شناخت، بلکه برای خود این افراد نیز این قوت و ضعف مشخص نخواهد شد، پس طبیعی خواهد بود که در چنین صورتی به انتقاد سازنده و تصحیح کننده نیز قطعاً و ابدا دست نخواهیم یافت. بدون ایجاد چنین سیستمی، هرگونه صحبت به میان آوردن از شیوه های کمونیستی انتقاد حرف پوچ و بی اساسی خواهد بود.

وقتی می‌گوئیم دوران کنونی دوران حزبیت، دوران گذار از مرحله ماقبل حزبی و دوران فراروئی به زندگی حزبی است، و دوران ایجاد حزب کمونیست طبقه‌کارگر مطرح است، پس باید در درجه اول اصول و روشهای کمونیستی را جایگزین شیوه‌های ماقبل حزبی دوران کهن نمائیم. رفقای ما باید مطمئن باشند که در شرایط کنونی ایران، دیگر با کادرهای خود ساخته و پرورش یافته دهه چهل روبرو نخواهند بود. در اعتلای جنبشهای توده‌ای سروکار جنبش بانوابغ و برگزیده‌ها نخواهد بود. اگر به آثار ارزنده‌ترین نویسندگان دوران پیش از ما رکن مراجعه کنید، بانوابغی سروکار پیدا خواهد کرد که نه محصول کار سیستماتیک در یک تشکیلات انقلابی، بلکه محصول نفی آگاهانه نظام فئودالی و باپروژوازی هستند. قهرمان "چه باید کرد" چرنیشفسکی، نمونه بارز و تمام عیار یک انقلابی پر شور و پراسقامت است. اما قهرمانان داستانهای فادایف هزاران هزار افراد گمنام هستند، که در هر کارخانه و در هر مزرعه و محله، با شور انگیزی زائدا لوصف کمونیستی و انقلابی در تشکیلات کمونیستی حزب نلشویک پرورش یافته و با ایمان به اهداف پرولتاریا، در نبرد دائمی با نظامهای استثماریگروا مپریالیسم قرار دارند.

در ایران، ما نیز آنگاه که دوران ماقبل حزبی به پایان رسیده و عصر حزبیت و انسجام سیستماتیک سازمان رهبری کننده و هدایت کننده طبقه کارگر در شرف استقرار است، دیگر نوابغ و کادرهای با تجربه را باید با پرورش در تشکیلات کمونیستی جستجو کرد. این یک درک ذهنی و کاملاً مکانیستی است هرگاه بخواهیم بدون ایجاد یک سیستم ارگانیک در تشکیلات کمونیستی، خواستار پرورش کادرهای ورزیده باشیم.

امروز کادرهای ورزیده، متعهد، نویسنده، مجرب و مالامال از شور و شوق انقلابی و با ایمان به آرمان کمونیستی را، باید با شیوه‌های سیستماتیک آموزش و پرورش ایدئولوژیک - سیاسی و به کارگیری اصولی شیوه‌های انتقاد و انتقاد از خود کمونیستی در درون تشکیلات پرورش داد. حال که روشن شد ما منتقاد و انتقاد از خود در یک تشکیلات کمونیستی

می‌بایست به یک سیستم ارگانیک درکل تشکیلات تبدیل شود، باید ببینیم
اولا خود این امر چگونه امکان پذیر است و ثانیا شیوه عملی انتقاد و
انتقاد از خود کمونیستی. چگونه و از چه طریق با هدایت تشکیلاتی به عامل
تحول بخش تبدیل می‌گردد.

اساسا هرگونه درکی که بخواد ابتدا تشکیلات کمونیستی را با
شیوه‌های کمونیستی سیستماتیزه نموده و سپس به آموزش و پرورش کارهای
خود بپردازد، همان قدر اشتباه است که اول بخواد کارهای خود را تربیت
کند و بعد تشکیلات را بسازد. آن تفکری که اول به دنبال تشکیلاتی مجهز به
تکامل یافته‌ترین شیوه‌های کمونیستی می‌گردد تا نیروهای کمونیستی را
در آن غسل تعمید دهد، همان تفکر مکانیستی است که تلاش می‌کند با
پرولتریزه کردن خود و دست‌یازیدن به یک سری ادا و اصول نمایی،
خود را یک کمونیست تمام عیار و عاری از هرگونه ضعف و اشتباهی قلمداد
کند.

پس همان گونه که گفته شد، دستیابی به شیوه‌های کمونیستی انتقاد،
مستلزم ایجاد آنچنان سیستمی است که در عین آموزش و پرورش کارها، به
تدریج خود تشکیلات را نیز از پایه‌ترین واحدهای حزبی یعنی هسته‌های
سرخ، تا بالاترین ارگانهای حزبی در جهت حفظ و استقرار چنین سیستمی
هدایت نموده و در تمام زمینه‌های سیاسی - ایدئولوژیک، تشکیلاتی و
روش برخورد با کلیه مسائل تشکیلات کمونیستی درک واحدی را ایجاد نماید.
به عبارت دیگر، تنها این کافی نیست که مثلا یک تشکیلات برنا مه واحدی را
پیش روی انقلاب گذاشته باشد. این برنا مه جدا از آن که باید با واقعیت‌های
اجتماعی کاملاً همساز باشد، تنها در صورتی می‌تواند به یک برنا مه جدی و
عملی در درون تشکیلات و نیروهای پیشبرنده آن تبدیل شود که تمامی
ارگانهای مختلف تشکیلاتی، حوزه‌های حزبی، هسته‌های سرخ و خلاصه کلیه
کارها و نیروهای تشکیلات این برنا مه را عمیقاً درک نموده، تمامی وجوه
آن را بشناسند و در همه زمینه‌های فعالیت خود، آن را عمیقاً به کار بندند و در
عین حال زمینه‌های تحول و تکامل آن را فراهم سازند.

تنها عامل برای ایجاد چنین اراده واحدی، صرفاً از طریق انتقادات
اصولی و کمونیستی امکان پذیر است .

انتقاد در تشکیلات کمونیستی، در سه زمینه اساسی از اهمیت درجه

اول برخوردار است :

۱- سیاسی - ایدئولوژیک

۲- تشکیلاتی

۳- رشد و شکوفائی خصوصیات و خصائل کمونیستی

این سه زمینه اگرچه با یکدیگر ارتباط لاینفک دارند و بهیچوجه
قابل تفکیک از هم نیستند، اما برای درک روشن تر از قضیه، بهتر است هر
مورد را جداگانه بررسی نموده و سپس ارتباط آنها را با یکدیگر روشن
نمائیم. بحث حول این سه زمینه انتقاد را در قسمت های بعد دنبال می‌کنیم.

www.iran-archive.com

۱- مبارزه ایدئولوژیک فعال، شیوه نقد کمونیستی!

شیوه نقد کمونیستی یکی از مهمترین عوامل ایجاد اراده واحد در سازمان سیاسی پرولتاریا و عامل اصلی پایداری و استحکام آن است. آنچه ادامه کاری و بقاء انقلابی یک سازمان کمونیستی را تضمین می‌کند، ایجاد تشکیلاتی مرکب از انقلابیون حرفه‌ای و خط و مشی و برنامه واحدی است که راه پیروزی انقلاب پرولتری را پیشا روی طبقه کارگر قرار می‌دهد و آنرا در مبارزه برای سرنگونی بورژوازی و استقرار نظام سوسیالیستی رهنمون می‌سازد. این حقیقت که چنین برنامه‌های محصول عالی‌ترین دست آوردهای جنبش کارگری جهانی و برآمده از گنجینه مبارزات طولانی پرولتاریای ایران نبایدها شد، در اینجا مورد بحث ما نیست. چرا که سازمان ما با ارائه طرح برنامه پیروزی پرولتاریای ایران، بزرگ‌ترین دستاورد دوران حیات نوین جنبش کمونیستی ایران را پیشا روی جنبش طبقه کارگر ایران نهاده و مبارزه ایدئولوژیک حول آن را قویا در دستور کار کمونیست‌های ایران گذاشته است، برنامه‌های که هدف خود را کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، سلب مالکیت از سرمایه‌داران و زمین‌داران و استقرار جامعه سوسیالیستی قرار داده است. این کار را امروز صورت گرفته و سازمان ما با اولین گام عملی خود، به‌کانون تحول جنبش کارگری ایران تحرک تازه‌ای بخشیده است.

اما فقط این کافی نیست. ما باید در عین حال پایدار و مصمم، این خطوط برنامه‌های را به اساس فعالیت تبلیغی و ترویجی خود مبدل سازیم و مبنای سازماندهی طبقه کارگر ایران قرار دهیم. ما باید حزب سیاسی پرولتاریا، حزب کمونیست را بسازیم.

پس علاوه بر برنامه، به کادرها و تشکیلاتی احتیاج داریم که بمثابه نیروی پرتوان، ثابت قدم، پرشور و با ایمان به آرمان پرولتاریا و اهداف برنامه‌های خود، این بستر را هموار و هموارتر سازند.

بحث ما در اینجا این است که چگونه باید بر مبنای چنین اصول و برنامه‌های تشکیلات آهنگین پرولتاریای ایران را بسازیم، چگونه باید خط مشی و برنامه سازمان را تکمیل و تصحیح کنیم و از چه طریق آن را به یک اراده واحد و اتحاد پایدار در درون تشکیلات مبدل نمائیم؟

مطمئننا رفقای ما نخستین پاسخشان عبارت خواهد بود از این که، این امر مهم را بر عهده یک ارگان رهبری کننده واگذار کنند. این تاکید کاملاً درست و بجائی است، ولی همانطور که پیش از این نیز توضیح دادیم، ایجاد چنین ارگان رهبری کننده‌ای، خود مستلزم وجود شرایطی است که حرکت رشدیابنده و تحول بخش آن را تضمین نماید. سازمان ما طی ۱۴ سال حیات خونبار خود در جریان افت و خیزها و شکست و پیروزیهای فراوان و دستیابی به تجارب گرانبار، این شایستگی را کسب کرده است که امروز نیروی رهبری کننده و هدایت کننده جنبش کارگری ایران باشد. اما برای تداوم حرکت هدفمند خود، هنوز نیازمند رفع نارسائی‌های بسیاری است. هنوز کمبودهای زیادی وجود دارد که باید با پشتکار عظیم و احساس مسئولیت بی نظیر رفقای کمونیست ما برطرف گردد.

ما امروز در درجه اول و مقدم بر هر چیز به رفقای کمونیستی احتیاج داریم که پیش برنده فعال و واقعی چنین برنامه‌های باشند. ما امروز نیازمند تشکیلاتی هستیم مرکب از کادرهایی که بتوانند و قادر باشند مضامین سیاسی - ایدئولوژیک برنامه سازمان را در میان توده‌های کارگر و عناصر کمونیست تبلیغ و ترویج کنند، با درک عمیق بنیادهای تئوریک

این برنامه، کارگران را به اهداف و ایده‌های خود تجهیز نماید، و آنان را در فعالیت مبارزاتیشان هدایت و رهبری نماید.

در سازمان ما متأسفانه هنوز هستند بسیار رفقائی که به پذیرش سطحی نظرات سازمان و خطوط کلی و اساسی برنامه اکتفا می‌کنند. هستند رفقائی که هیچوقت و در هیچ زمان این وظیفه را یک امر جدی تلقی نمی‌کنند، که گاهی فراتر بگذارند. ونقطه نظراتی را که در کلیت خود را بدان متعهد و پایبند می‌بینند، تعمیق بخشند و بنیادهای تئوریک مواضع سیاسی - ایدئولوژیک و برنامه‌های سازمان را عمیقاً بشناسند. هستند هنوز بسیاری از رفقا که به بهانه کار عملی، زحمت کار تئوریک به خود نمی‌دهند و هیچگاه حاضر نمی‌شوند خود را به سلاح تئوریک مارکسیسم - لنینیسم مجهز نمایند.

این دسته از رفقا متأسفانه به دلیل سطحی اندیشی‌های سنتی باقی مانده از دوران پیشین و بقایای آموزشهای انحرافی حزب شده تئوری را از رهبران و تئوریسینها تلقی می‌کنند، و خود به پذیرش تنها رئوس مطالب و در حد سرفصلها و پذیرش شعارها اکتفا می‌ورزند. این رفقا مادام که با این نقطه ضعف خود بزور جدی نداشته باشند، همیشه و همواره در معرض خطر انحرافات غیر پرولتری قرار خواهند داشت. بخصوص در مواقع بحران تشکیلات و یاد در پیچ‌های تند مبارزه طبقاتی که انواع انحرافات با پوششهای به ظاهر مارکسیستی و به اصطلاح متکی به اصول بنیادین تئوریک پا به میدان می‌گذارند، خطر این انحرافات از هر زمان دیگری بیشتر خواهد بود. گذشته از اینکه ضعف تئوریک این رفقا خود بخود و خواهی نخواهی خود کانون هر نوع انحرافی نیز هست. انقلابیگری فاقد بنیادهای تئوریک، هیچ سرانجامی جز انحراف از خط و مشی پرولتری نخواهد داشت!

روی دیگر این سکه، آن دسته از رفقائی هستند که ممکن است در پاره‌ای موارد با مواضع و خط و مشی تشکیلات موافق نباشند، اما به جای طرح صریح نظرات خود اختلافات خود را پنهان نگاه دارند، و با روی

آن سرپوش گذارند.

در شرایطی که تشکیلات ما به سوی انسجام هر چه بیشتر سیاسی - ایدئولوژیک پیش می‌رود و در جهت ایجاد و تحکیم وحدت نظری و مبارزاتی گام می‌گذارد خطرناکترین مسئله، طفره رفتن از بحث‌های ایدئولوژیک - سیاسی و پنهان داشتن موارد اختلافات نظری است. متأسفانه بسیار مشاهده می‌شود که به فرض رفقائی با مواضع و یا برخی خطوط برنامه مخالف هستند، اما به دلائل متعددی که مهم‌ترین آنها همان گرایشات لیبرالیستی است، از ابراز نظرات خود به طور علنی و قاطعانه خودداری می‌کنند. و یا با مستمسک قرار دادن فقدان توانائی‌های تئوریک از برخورد های جدی و مسئولانه شانه خالی می‌کنند و از ایستادگی کامل و قاطع روی نظراتشان انصراف می‌جویند، بدون آنکه مسئله برایشان حل شده باشد. گاه برخورد می‌کنیم با رفقائی که به پاره‌ای نظرات انتقاد دارند، گاه پس می‌نشینند و بار دیگر مسئله‌داری می‌شوند بدون اینکه هیچگاه مشخص سازند موارد اختلافشان چیست؟ و خود چه نظراتی دارند؟!

وجه مشترک این دو گرایش را در خطوط مشابهی می‌توان مشاهده کرد. هر دو گرایش نقطه عزیمت خود را روی عدم توانائی می‌گذارند. اولی با اتکاء به وفاداری مطلق و بی چون و چرای خود به خط و مشی و برنامه تشکیلات، خود را از شر کار تئوریک و ایدئولوژیک خلاص می‌کند؛ که این خود عملاً به عدم توانائی بیشتر در کار تئوریک منجر می‌شود و دومی که همین پروسه را عیناً طی کرده است، ناتوانی تئوریک را سنگر دفاع از تزلزلات ایدئولوژیک خود می‌سازد.

هر دو گرایش علی‌رغم هرگونه صداقت و صمیمیت به اهداف پرولتاریا، به لیبرالیسم می‌انجامند و بی‌اعتقادی به اهداف نهائی پرولتاریا را دام می‌زنند. این شیوه نقد متزلزلانه، شیوه کسانی است که از نفی نظام سرمایه‌داری و استقرار نظام سوسیالیستی در محتوا، فقط نفی سرمایه‌داری مدنظر دارند!

این مشخصاً نه گرایش کمونیستی، بلکه یک گرایش خرده‌بورژوائی

است که از نظام سرمایه‌داری و مزار ستمگری طبقاتی سخت متنفر است .
اما به سوسیالیسم هم در عمق چندان اعتقادی ندارد . گرایش است که
تاب تحمل مناسبات استثماری رگانه ، پوسیده و رقت‌انگیز سرمایه‌داری را
ندارد ، اما به دیکتاتوری پرولتاریا نیز آنگاه که به یک امر جدی تبدیل
می‌شود ، به دیده تردید می‌نگرد !

مشخص‌ترین شکل بروزاین تمایلات ، عدم پایبندی به انضباط
پرولتاریائی ، تزلزلات سیاسی - ایدئولوژیک و محفل‌گرائی خرده‌بورژوازی
است . چرا که انضباط گریزی و گرایشات محفلی و ضد سانسوالیسم ، تبلور
لیبرالیسم در خطوط نظری است . چرا که ناروشن باقی ماندن مرزبندهای
ایدئولوژیک - سیاسی ، سیالیت نظری و مبهم اندیشی از یک سو و جزمی-
گرائی و دگماتیسم از سوی دیگر ، بهترین و مناسب‌ترین کانون رشد چنین
گرایشاتی است . بی‌حدومرزی سیاسی - ایدئولوژیک ، مطلوب گرایشاتی
است که استقلال سیاسی و مبارزاتی پرولتاریا را مخل آسایش وضعیت و
موقعیت خودتلقی می‌کنند ! این شیوه افراد در هم اندیشی است که خود را به
قضا و قدر و دگم‌های افسانه‌ای می‌سپارند . رفقائی که یا به مشخصات کهنه‌شده
گذشته می‌چسبند و یا به مبهمات ناروشن آینده ! برای آنها هیچگاه نقطه
روشن و کنکرتی برای حال وجود ندارد تا جایگاه واقعی سیاسی - ایدئولوژیک
خود را نسبت به آن مشخص نمایند . چنین اشخاصی یا روی مواضع کهنه در جا
می‌زنند و یا نسبت به مسائل آینده بی تفاوت و طلسم شده باقی می‌مانند .
لنین در این باره می‌گوید :

"عمل گرائی محدود و جدا از روشنگری تئوریک جنبش،
بطور عمده جنبش را به انحراف و به مسیر غلط تهدید می‌کند . ما
باید بیانگر هرگونه عقیده و نظر نه کارگران منفرد ، بلکه
طبقه‌ای باشیم که از طریق یک برنامه مشترک و مبارزه مشترک
در صفوف یک سازمان واحد ، متحد شده‌اند."

فقط ایمان و وفاداری به آرمانهای کمونیستی کافی نیست . چرا
که خود کمونیسم دیگر یک ایده مجرد نیست . کمونیسم دیگر "شیخ" نیست که

بدان بصورت شبح گونه بنگریم. کمونیسم و مشی کمونیستی در شرایطی که بخش عظیمی از پرولتاریای جهان، بورژوازی را از اریکه قدرت به زیر کشیده و ساختمان سوسیالیسم را در بسیاری از کشورهای بزرگ جهان استقرار بخشیده اند، تنها ایده های مشخصی است که به بهترین وجه در چارچوب روشن و خط و مشی و برنامه سازمان سیاسی پرولتاریا قدرت تحقق عمل می یابد. پس رفقای کمونیست ما باید و حتماً باید، اولاً به اصول بنیادین ما رگسیسم - لنینیسم تسلط کامل و کافی داشته باشند و ثانیاً چارچوب نظری سازمان را در خطوط عملی و سیاسی آن با تمام وجود بشناسند. عمق محتوای آن را بنیاداً در مبارزات عملی پرولتاریا فعالانه و بدون وقفه به کار گیرند.

اولی امر آموزش ماست، دومی کارپرورش ما باید هر امر آموزشی را در جریانات پراتیک فعال و انقلابی پرورش دهیم و اهداف کمونیستی را نه در خطوط کلی و مجرد، بلکه اساساً و عملاً در عرصه پراتیک به مادیت عملی در خود و تشکیلات خود تبدیل کنیم.

هر عضو تشکیلات کمونیستی باید خطوط تئوریک و نظری تشکیلات را همانگونه که در سیاست، در ایدئولوژی نیز به موضوع جدی کار خود تبدیل کند. رفقای ما باید مشخصاً و با احساس مسئولیت کامل، مسائل سیاسی - ایدئولوژیک تشکیلات را دنبال کنند. آنها باید مشخصاً و حتماً شخما روی تک تک مسائل از پیچیده ترین و با اهمیت ترین تا ساده ترین و کم اهمیت ترین مسائل سیاسی و ایدئولوژیک دست به کار تحقیق بزنند. اسناد و تجارب کلی جنبش کمونیستی را زیرورو کنند. هر اسناد تازه ای را با تجارب پیشین و استدالات گذشته در مقام مقایسه قرار دهند و وحدت نظری خود را با برنامه و خط و مشی سازمان، مستحکم و مسلج سازند. رفقای ما باید در صورت وجود هرگونه ابهام یا کوچکترین اختلاف نظر، نقطه نظرات مخالف خود را صریح و بی پرده بیان کنند و استدالات نظرات مخالف خود را در توان تئوریک خود به نقد بکشند.

لنین مبنای انسجام سازمان سیاسی طبقه کارگر را مبارزه ایدئولوژیک

تلقی می‌کند و به نقل از نامه‌لا سال به ما رکس جوهر نظرات خود را چنین بیان می‌کند :

"مبارزه درون حزبی به حزب نیرو و خیانت می‌بخشد، بزرگ‌ترین دلیل ضعف حزب، پراکندگی و ابهام حدود صریحا مشخص آن است. حزب با تصفیه خویش استحکام می‌یابد".

مشاهده تزلزل ایدئولوژیک در تشکیلات کمونیستی، مادام که خط و مشی و برنامه پرولتاریائی به مادیت در کل تشکیلات و در ارتباط تنگاتنگ با طبقه کارگر تبدیل نشده باشد، به هیچ وجه موضوع دوران انتظار نیست. فقط باید در جهت تغییر و انسجام ایدئولوژیک حرکت کرد و این روند را تسریع نمود. باید آنچه را که خود ممکن است به سدره‌ای این رشد بدل شود، از سر راه برداشت. تزلزل ایدئولوژیک را باید با مبارزه سرسخت و پیگیر ایدئولوژیک درهم شکست. فقط با دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک بلاوقفه، مداوم و مستمر است که نه تنها تشکیلات کمونیستی رشد خواهد کرد، بلکه نیروهای جدید و کارهای نوین نیز پرورش خواهند یافت.

اختلاف نظرات سیاسی - ایدئولوژیک در یک تشکیلات کمونیستی هیچ گاه نباید پنهان بماند یا روی آن سرپوش گذاشته شود. بالعکس رفقای ما باید در برابر خوردهای رفیقانه خود، کوچک‌ترین اختلاف نظر را با روشنائی و وضوح کامل منعکس کنند، تا عمق و ریشه مسائل کاملاً روشن گردد. مبارزه ایدئولوژیک در درون تشکیلات صحیح‌ترین شیوه انتقاد است. و چنانچه مسئولان، با پیگیری و جدیت صورت گیرد، تشکیلات را صیقل داده، آن را از انواع و اقسام گرایش‌های انحرافی غیر پرولتاری پالایش می‌دهد و زمینه‌های رشد و تکامل آن را فراهم می‌سازد. در صورتیکه سطحی‌اندیشی و طفره رفتن از مسائل سیاسی - ایدئولوژیک، بزرگ‌ترین خطر و دشمن استحکام و رشد تشکیلات است. کسانی که چشمان خود را در برابر اشکالات می‌بندند، تا ثیرات زیانباری بر روی تشکیلات و نیروهای آن برجای می‌گذارند.

نه فقط هسته‌های سرخ، بلکه کلیه بخشهای تشکیلات باید آموزش مبنای تئوریک، یعنی سه جزء و سه منبع مارکسیسم را بمثابه کار و وظیفه

جدی خودتلقی کنند. اما نه صرفاً در خطوط کلی و مجرد. خطوط تئوریک را باید در تمامی زمینه‌های فعالیت عملی، بخصوص در ارتباط با مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر مدام و مدام به‌کار گرفت و مورد آزمون قرار داد. باید به‌طور سیستماتیک و بدون وقفه مبارزه ایدئولوژیک را در درون تشکیلات و در تائیرات تاکتیکی آن سازمان داد.

رفقای کمونیست ما چه در هسته‌های سرخ، چه در مناطق و بخش‌های مختلف تشکیلات، باید متحد و یکپارچه عمل کنند. هدایت هدفمند و با برنامه این مبارزه، ارگان رهبری کننده مرکزی سازمان، نشریه کاروراد یو صدای فدائی است. هسته‌های سرخ باید با تقدم مدام و نظرات، خط و مشی و برنامه سازمان را نه بر اساس اعتماد صرف، بلکه اساساً در صحت اصول و مبنای نظری و تئوریک آن و در انطباق با فعالیت عملی خود مدنظر قرار دهند و نقطه نظرات خود را برای ارگان‌های هدایت کننده سازمان ارسال دارند.

ما امروز بیش از هر چیز نیازمند وحدت ایدئولوژیک و انسجام وحدت برنامه‌ای هستیم، وحدتی که باید ادا ما کاری و استواری حرکت آتی ما را تضمین کند. رفقای ما تنها آنگاه به نیروی پایدار و متعهد تشکیلات و پیشبرنده واقعی خط و مشی آن مبدل می‌شوند که برنامه و تاکتیک‌های سازمان را در مبنای اصول ایدئولوژیک آن فرا گرفته باشند.

برآمدن نقد نظرات خود و نقد نظرات سازمان، نیروی پر قدرت و شگرفی می‌آفریند، نیروی که نه اولی است و نه دومی، بلکه نیروی عظیمی است که پیروزی پرولتاریا را به یک امر قطعی و حتمی مبدل خواهد ساخت. رفقای ما در برخورد های انتقادی خود حول مسائل سیاسی - ایدئولوژیک، باید به این امر واقف باشند که تنها زمانی به کسب برداشتهای تازه و نوینی موفق شده‌اند که بدانند در یک پروسه فعالیت ایدئولوژیک چه گرایشی را از دست داده‌اند و چه دیدگاه جدیدی کسب کرده‌اند. اینجا است که مشخص می‌شود برداشت‌های جدید نه در یک روند خود به خودی و متناسب با جو حاکم بر تشکیلات، بلکه با نقد آگاهانه و از روی ضرورت انقلابی به این یا آن نقطه نظر صحیح و اصولی دست یافته‌اند.

فقط و فقط با درک عمیق بنیانهای ایدئولوژیک برنامه است که هسته‌های سرخ و همگی رفقای کمونیست ما می‌توانند و باید دامنه فعالیت مبارزاتی خود را وسعت داده، محتوای فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی و تشکیلاتی سازمان سیاسی پرولتاریا را اغنا بخشند.

ما باید تلاش کنیم سازمان سیاسی واقعی طبقه کارگر ایران، یعنی حزب کمونیست را بنا کنیم، این وظیفه اصلی ماست!

این بحث را با نقل کوتاهی از لنین رهبر کبیر پرولتاریای جهان به پایان می‌بریم.

"پرولتاریا تنها در صورتی می‌تواند نیروی شکست‌ناپذیر شود و حتماً خواهد شد که اتحاد ایدئولوژیک وی که بر بنیاد اصول مارکسیسم استوار است، بر نیروی وحدت مادی سازمان که میلیون‌ها ستم‌دیده را در ارتش طبقه کارگر گرد می‌آورد، تحکیم‌پذیرد!"

www.iran-archive.com

۲- شیوه انتقاد کمونیستی در زمینه های تشکیلاتی!

بحث گذشته را با چکیده ای از نظرات لنین به پایان بردیم. این بحث را نیز با گفتاری دیگر از لنین که تصویری است از دوران بی حزبی روسیه آغاز می کنیم. دورانی که امر سازماندهی و ایجاد تشکیلات حزبی پرولتاریا در راس وظایف عاجل و اساسی سوسیال دموکراسی روسیه قرار گرفته بود. "سوسیال دموکراسی روسیه در زمینه انتقاد از تئوریهای کهنه انقلابی و سوسیالیستی کافر و ان کرده است. کاری که اکنون برای سوسیال دموکراسی روسیه باقی می ماند آن است که گام بعدی را بسیار دشوارتر و در عوض بسیار مهم است به پیش بردارد. یعنی سازمانی همساز با شرایط ما، برای این جنبش به پا دارد." آنچه حداعلای همبستگی، ثبات و استواری سازمان سیاسی طبقه کارگر را تضمین می کند، سازمان انقلابیون حرفه ای یعنی آن تشکیلات رهبری کننده ایست که شکل پرولتاریا را استحکام می بخشد و مبارزه طبقه کارگر را برای نیل به پیروزی نهائی هدایت می کند. لنین تاکید دارد: "پرولتاریا برای احراز قدرت سیاسی سلاحی جز سازماندهی ندارد." ما امروز باید در جهت ایجاد و برپائی آن سازمان انقلابی حرکت کنیم که هرگونه بقایای مناسبات محفلی کهنه را برود، خود را از هر نوع بی بندوباری تشکیلاتی تصفیه نماید و یک سازمان واحد حزبی را، با ایدئولوژی واحد، برنامه واحد و تشکیلات واحد، در یک کلیت واحد و ناگسستنی

جا یگزین سازد. یکی از اصلی ترین شروط ایجاد و برقراری چنین استحکامی اعمال بی چون و چرای قوا و نشان دادن پرنسیپ هائی است که هر نیروی تشکیلات، هر عضو سازمان، هر رفیق مسئول و هر بخش یا ارگانی از تشکیلات، باید آگاهانه در اجرای آن بکوشد و مجدانه آن را به کار گیرد. مهمترین اصل این است که هر فرد و هر بخش از تشکیلات در مورد انتقاد ظرفیت بالائی از خود نشان دهد و در افشای بی رحمانه نواقص کار خرد عمیقاً کوشا باشد، همانگونه که قبلاً نیز گفتیم، مسائل ایدئولوژیک، برنامه و مسائل تشکیلاتی از یکدیگر تفکیک پذیر نیست. وحدت ایدئولوژیک به وحدت سازمانی می انجامد و وحدت سازمانی، وحدت ایدئولوژیک را تقویت می کند. برنامه و دیدگاههای ایدئولوژیک تشکیلات نضج نمی یابد، مگر اینکه وحدت سازمانی در درون تشکیلات استقرار پیدا کرده باشد.

برای آنکه بتوانیم پرتو روشنی بر سیاست انتقادی و شیوه انتقاد در بعد تشکیلات سازمان سیاسی پرولتاریا بیا فکنیم، قبل از هر چیز لازم است بدانیم مبارزه تشکیلاتی در کدام راستای مشخص، چگونه و از چه طریق به یک کل واحد و یکپارچه ارتقاء می یابد.

ایدئولوژی واحد و برنامه واحد در تشکیلات، تضمین عملی پیدا نخواهد کرد، مگر آنکه سازمانی ادامه کار ایجاد شده باشد که در پیوند با جنبش طبقه کارگر، کل یکپارچه و به هم پیوسته ای را ایجاد نماید. چنین سازمان انقلابی به وجود نخواهد آمد مگر آنکه ساخت تشکیلاتی و سیاست سازماندهی آن به اصول و موازین مارکسیستی - لنینیستی متکی باشد. شیوه انتقاد کمونیستی به این اصول و موازین مادیت می بخشد و آن را در پیکره سازمان سیاسی پرولتاریا به یک کل واحد و ارگانیک مبدل می سازد و جوه اساسی و عملی این اصول عبارتند: از سانترالیسم - دمکراتیک، انضباط و کار با برنامه.

الف - سانترالیسم دمکراتیک

سانترالیسم دمکراتیک چیزی نیست جز مناسبات آگاهانه، اعتماد رقیقانه و تعهد بی چون و چرا به اصول و قراردادها ی حزبی سانترالیسم دمکراتیک دو جزء لاینفک و اصل تخطی ناپذیر در هر تشکیلات کمونیستی است؛ بدون دمکراسی تشکیلاتی، سانترالیسم بدون سانترالیسم، دمکراسی سازمانی مطلقا معنی و مفهومی نخواهد داشت.

دمکراسی در تشکیلات کمونیستی یعنی آزادی انتخاب کردن و انتخاب شدن، آزادی اظهار نظر و آزادی انتقاد، عامل اصلی تضمین کننده آزادی انتخاب کردن و انتخاب شدن کنگره سازمانی، و وسیله آزادی بیان و عقیده و بحث و انتقاد، کنفرانسهای محلی و منطقه ای است. بحث و فحشهای درونی حوزه های تشکیلاتی، بخصوص در میان حوزه های سه یا پنج نفره مادام که در یک کنفرانس عمومی ترو و وسیع تر سازمانی زمینه طرح پیدا نکند، قادر به ارتقاء نظری، رشد اندیشه و عقیده و وحدت فکری در درون تشکیلات نخواهد بود.

بدون وجود کنفرانسهای محلی و منطقه ای در بهترین حالت، ارتباط نظری صرفا از بالا به پائین و نقوش اندامهای پائینی سازمان سیاسی، بسیار ضعیف خواهد شد. چرا که افراد، بدون سابقه کار تئوریک و تجربه طولانی و بحث های جمعی، به ندرت قادر هستند به ایده های نظری کامل دست یابند. بدون ایجاد چنین کنفرانسهای، ایده ها از حد جرعه های نظری، و انتقادات محدود و حوزه ها تجاوز نخواهند کرد و چه بسا انتقادات زارگانهای مسئول و رهبری کننده تشکیلاتی مسکوت بماند و یا هیچگاه کار ساز و موثر واقع نشود.

دقیقا از همین روست که در شرایط خفقان پلیسی و سرکوب عریان که امکان ایجاد چنین کنفرانسهای بسیار مشکل و یا کاملاً غیر ممکن می گردد، این وظیفه به عهده همان کنگره قرار می گیرد. ضمانت اجرایی آن نیز همانا

مناسبات رفیقانه و اعتماد متقابل است که روابط رفیقانه و خدشه ناپذیر بین اندامهای حزبی و ارگانهای رهبری کننده، بین مسئولین و افراد حزبی ایجاد می نماید. این اعتماد متقابل خود را از یک سو، محصول صحت و درستی خط و مشی و برنامه تشکیلات و از سوی دیگر نتیجه برخورد اصولی و بسیار مسئولانه ارگانهای رهبری کننده با انتقادات نیروهای درونی تشکیلات است. این اعتماد محصول درایت و توانائی ارگانهای مسئول و توجه عمیق و مجدانه آنها به گزارشات تشکیلاتی و دیدگاه های انتقادی رفقای حوزه هاست. ارگانهای اصلی و مسئول سازمان باید متقابلاً هرگونه اقدامات خود را با جمع بندی مداوم و ذکر موارد انتقادی به حوزه های پائین تر تشکیلات گزارش کنند. و از همه اعضاء و حوزه های حزبی بخواهند نقطه نظرات خود را نسبت به آن منعکس سازند و نظرات انتقادی خود را با صراحت و روشنی تمام ابراز دارند. این اعتماد محصول عملکرد دقیق، تعهد به قراردادهای تشکیلاتی و صحت رهبری نظری و عملی تشکیلات است. این اعتماد در خلاصه کلام دمکراسی تشکیلاتی است.

اینکه تصور شود سازمان سیاسی پرولتاریا همیشه و همواره از نظریات یکسپارچه و واحدی در تمامی سطوح نظری و عملی برخوردار باشد، یک تفکر مکانه نیستی و کاملاً ذهنی است. در اینجا سؤال این است که بنا بر این چگونه می توان از یک کلیت واحد سخن به میان آورد؟! پس چطور می توان در صورت وجود پاره های اختلافات در عمل مبارزاتی، به وحدت کامل دست یافت؟!

حزب پرولتاریا با درک این حقیقت که تکامل نظرو وحدت اندیشه و عمل، در پروسه طولانی مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی صورت می پذیرد و با پذیرش این اصل که انسجام و وحدت نظری در یک یا چند زمینه، هیچگاه و ابداً به معنای برقراری وحدت در کلیه سطوح نظری و عملی نیست، تنها از طریق اعمال همین دمکراسی است که می تواند دوباید کلیت واحدی را در همه و دره رشرا بیطنی حتماً فراهم نماید. این به چه معناست؟ این بدان معناست که سازمان سیاسی پرولتاریا نباید به آنچنان درجای ارزش تشکیلاتی برسد و

آنچنان قواعد و اصولی را در خود پرورش دهد که حتی در صورت بروز اختلافات اساسی نیز بتواند آنسجام کامل عملی و سیاسی خود را حفظ کند. این یعنی تبعیت کامل اقلیت از اکثریت، سازمان سیاسی پرولتاریا در تمام حیات مبارزاتی خود، منفک از اینکه اقلیت کیست یا اکثریت چه کسی است، باید و حتما با دید سیاست واحد و یکپارچه ای را که در واقع همانا اراده و آراء واحد اکثریت نیروهای آن است، به خط و مشی واحد و کلیت حرکت مبارزاتی خود تبدیل کند. این امر میسر نیست مگر اینکه اکثریت همیشه و در همه موارد به اصل دموکراسی پایبند باشد و راه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را برای اقلیت و نیروهای مخالف مواضع، هموار سازد. وجود و برقراری همین دموکراسی است که مکمل دموکراسی، یعنی سانترالیسم را در درون تشکیلات استقرار و استحکام می بخشد، و اقلیت را نیز به تبعیت از اکثریت و پذیرش سیاست عمومی تشکیلات و ارگانهای رهبری کننده آن ملزم می سازد.

سازمان سیاسی طبقه کارگر، ابزار رهبری کننده گردان عظیم پرولتاریاست. بدون ایجاد و استقرار یک فرماندهی واحد و انضباط انقلابی امکان پیروزی طبقه کارگر مطلقا وجود نخواهد داشت.

اصل اکید انضباطی را در هر تشکیلات کمونیستی می توان در چهار مورد زیر خلاصه کرد:

تبعیت فرد از جمع، تبعیت ارگان پایین تر از ارگان بالاتر، تبعیت اقلیت از اکثریت و تبعیت کل سازمان از مرکزیت.

چه در یک هسته سرخ، چه در یک بخش از تشکیلات و چه در عالی ترین ارگانهای رهبری کننده، هر رفیقی حتی با نظر مخالف، حتما و قطعا باید اراده اکثریت تشکیلات، یعنی اراده کنگره سازمانی را که در وجود مرکزیت سازمان سیاسی پرولتاریا خلاصه می شود، به اجرا در آورد. هر رفیق کمونیست باید آنچنان شکیبایی انقلابی و انضباط حزبی برخوردار باشد که در صورت مخالفت اکثریت تشکیلات با رای او و نظرات او، ضمن مبارزه فعال سیاسی - ایدئولوژیک، خود را به پذیرش و اجرا بدون بروبرگردن نمود - های عملی و تشکیلاتی ملزم نماید. باید به جای غرولندهای وقت گیر و

محفل با زیبای تشکیلات شکن، که تنها تحرک و قدرت عمل را از سازمان حزبی سلب می‌کند و با نیروهای تشکیلات را به افعال و پاسیفیسیم می‌کشد، با انتقاد بی‌رحمانه از آنچه که به نظر او نادرست می‌نماید، به مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک برخیزد و نقطه نظرات خود را حول مسائل تشکیلاتی و دیدگاه‌های سیاسی - ایدئولوژیک حاکم بر آن در اختیار کل تشکیلات قرار دهد و مطمئن باشد در صورت صحت نظرات خود، آراء اکثریت را نصیب نقطه نظرات خود خواهد نمود. رفیقی که به آراء اکثریت تشکیلات اعتقاد نداشته باشد، رفیقی که عامل آگاهی را در حرکت عملی پرولتاریا کم‌بها، قلمداد کند، با یدبگوئیم که در حقیقت به خود و نظرات خود بی‌اعتقاد است! این بی‌اعتقادی بیش از هر چیز سازمان‌ترالیسم را خدشه‌دار می‌سازد و قدرت تحرک سازمان طبقه کارگر را تضعیف می‌کند.

همانگونه که دمکراسی در شرایط مخفی مبارزه در پاپی‌بندی به اصول و موازین سازمانی و اعتماد رفیقانه مفهوم پیدا می‌کند، سازمان‌ترالیسم نیز در هر تشکیلات کمونیستی، محصول آگاهی و التزام به چارچوب شناخته شده و پذیرفته شده سازمانی است. سازمان‌ترالیسم محصول دمکراسی و آگاهی است. سازمان‌ترالیسم ضرورت سازماندهی و نتیجه شکل‌پذیری طبقه‌ای است که برای غلبه بر بورژوازی و ارگان سرکوبگر آن، جز با ایجاد انسجام و قدرت سازماندهی، قادر نخواهد بود مبارزات خود را به پیروزی برساند. هرگونه حرکت ضد سازمان‌ترالیستی، در نهایت هیچ چیز جز طولانی کردن بیندگی و استثمای طبقه کارگر را مدنظر نخواهد داشت.

در مقابل این گرایش‌ها ضد سازمان‌ترالیستی، درک انحرافی دیگری نیز از سازمان‌ترالیسم وجود دارد. گرایشی که از سازمان‌ترالیسم، مناسباً تعبیر و کراتیک و ناآگاهانه را استنتاج می‌کند. گرایشی که تصور می‌کند، بدون محتوای کمونیستی و آگاهی طبقاتی، می‌توان انسجام و وحدت پرولتاریا را حفظ کرد و با اعمال صرف اتوریته تشکیلاتی و استفاده از اهرم سازمانی، با برتری جوئی و موقعیت طلبی می‌توان انضباط تشکیلاتی و استحکام سیاسی آن را حفظ نمود. این گرایش که عمدتاً در نتیجه ضعف سیاسی - ایدئولوژیک

و یا انحرافات غیر پرولتری مسئولین بخشهای مختلف تشکیلات امکان بروز می‌یابد، تحمل هرگونه انتقادی را از دست می‌دهد. نقطه نظرات مخالف خود را بی ارزش و کم بها می‌کند و متعاقباً از قدرت فراگیری باز می‌ماند. این گرایش در عمل زمینه‌های رشد فکری خود را کاملاً از دست می‌دهد و در ادامه این شیوه‌های بوروکراتیک، نه تنها قادر به حفظ انضباط تشکیلاتی و پرنسیپهای آن نخواهد بود، بلکه مجبور می‌شود هر گونه نظر مخالفی را منکوب سازد. این دیدگاه انحرافی بوروکراتیک، که نمونه بارز آن را در جریان غلبه خط راست اکثریتیهای خائن بر رهبری سازمان مشاهده کردیم، همان‌قدر تشکیلاتی را به انحراف ایدئولوژیک - سیاسی منتسب می‌کند و هر نقد سیاسی - ایدئولوژیک را با مهر تشکیلات شکنی طرد می‌نماید! اتوریته محصول ظرفیت و توانائی است. اتوریته نتیجه قدرت، و بوروکراسی، محصول ضعف رهبری است!

مادام که برنامه و خط و مشی پرولتری در تشکیلات کمونیستی به طور کامل جایگزین نشده باشد، بخصوص در دوران مخفی مبارزه، بروز این انحرافات سازمان سیاسی طبقه کارگر را با خطرات جدی و متلاشی کننده، مواجه خواهد ساخت.

نتیجه این نوع تربیت ایجا در حیات محفلی، تبدیل شور انقلابی به یأس و ناامیدی و جایگزینی ترس و قناعت و چاپلوسی به جای قاطعیت و شهامت و بردباری است. نهایت امر، اعتماد و اعتماد رفقانه در هر بخش از تشکیلات که چنین مناسباتی در آن حاکم باشد، رخت برمی‌بندد و کل تشکیلات را از درون می‌پوساند! سازمان سیاسی طبقه کارگر باید با این گرایش در نطفه‌ای ترین شکل آن سخت به مبارزه برخیزد. مناسب - ترین راه حل رالنین در معیارهای عضوگیری حزب طبقه کارگر معمول داشته است. توجه لنین به آگاهی لازم در اعضای حزب به مثابه شرط پذیرش عضویت آنان، اهمیت این امر را به وضوح نشان می‌دهد. مادر گفتار پیشین ضرورت آگاهی کارها و اعضاء سازمان را از بنیادهای تئوریک، خط و مشی و برنامه توضیح دادیم. اما مسئله دیگری که حتماً باید به آن توجه

داشت، درک انحرافی از آزادی انتقاد و دمکراسی حزبی است. نقطه مقابل سا نترالیسم بوروکراتیک، گرایش به دمکراسی مطلق و آزادی انتقاد است. در صورتیکه در سازمان سیاسی طبقه کارگر نه دمکراسی مطلق و نه آزادی انتقاد، بدون چارچوب معین وجود نخواهد داشت. این چارچوب خطوط اساسی و بنیادین ایدئولوژیکی سازمان است. به عنوان نمونه، امروزه در تشکیلات پرولتاریائی نه گرایشات توده‌ای - اکثریتی و نه سه‌جهان و یا سوسیال امپریالیسم، نه می‌تواند خواستار حرق انتقاد باشد و نه اساساً می‌تواند موجودیت داشته باشد. این امر بخصوص در زمینه‌های تشکیلاتی در مقابل بسیاری گرایشات تشکیلات شکن که بدون هیچگونه موضعگیری سیاسی - ایدئولوژیک و صرفاً از نظر تشکیلاتی بخواهد به خط و مرزهای اساسی برسد، به همان نسبت پوچ و بی معناست. چنین گرایشی در حقیقت نه مفهوم تشکیلات ما رکسیستی را می‌شناسد و نه شیوه انتقاد کمونیستی را. چرا که هیچگاه سیاستهای تشکیلاتی را مطلقاً نمی‌توان جدا از مسائل ایدئولوژیک - سیاسی و برنامه‌های یک تشکیلات، تا حد اختلافات اساسی ارتقاء داد، بدون آنکه وجوه ایدئولوژیک - سیاسی آن را مشخص نمود. این انحراف امروزه بخصوص در نیروهای بسیاری از سازمان‌های سیاسی کنونی که از مشی عمومی خود عدول کرده‌اند، به چشم می‌خورد. سازمان سیاسی طبقه کارگر در عین دفاع و کار بست اصول دمکراتیک، در عرصه‌های سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی هیچگاه مرز آزادی انتقاد و دمکراسی حزبی را مخدوش نخواهد کرد.

ب - انضباط و کار با برنامه

سازمان سیاسی طبقه کارگر با انضباط پولادین خود زنده است. انضباط آهنین در حزب طبقه کارگر همانطوریکه لنین تأکید دارد، محصول شورا نگیزی بی نظیر کارهای مادی و متعهد تشکیلات و خط و مشی و

برنامه‌های است که صحت خود را در عمل و در جریان مبارزات طولانی پرولتاریا، برای توده‌کارگر به ثبوت رسانده باشد. این است که اصولی که انضباط را در سازمان سیاسی پرولتاریا به یک عامل پایدار و دائمی تبدیل می‌کند. سازمان سیاسی طبقه‌کارگر برای ایجاد یک نظم پولادین و برای به‌کارگیری صحیح برنامه مبارزاتی پرولتاریا و تدقیق و تصحیح آن در روند حرکت خود می‌باید راه و روش ایجاد و برپائی چنین انضباطی را در خطوط روشن آن ترسیم کند. ایجاد این انضباط، یعنی کار با برنامه و انتقاد مستمر و مداوم از فعالیت خود.

هر بخش تشکیلات، هر حوزه حزبی و هر هسته سرخ و حتی هر عضو یک هسته باید برنامه کوتاه مدت و دراز مدت قابل اجرائی در تمامی زمینه‌های فعالیت خود تنظیم نماید، و آن را به طور منظم به اجرا در آورد. این برنامه قطعاً برنامه‌ای است در چارچوب وظایف و فعالیت‌هایی که از سوی کل تشکیلات به آن محول شده است. تنها ارزیابی دقیق این برنامه و عملکرد آن است که مضمون انتقاد تشکیلاتی، کاربرد سیاست، نحوه تبلیغ و ترویج، سطح فعالیت، میزان انضباط و بالاخره تمام نقاط قوت و ضعف حرکت هر حوزه و هر بخش تشکیلاتی را به طور کامل روشن می‌سازد. گزارشاتی که هر حوزه از این مجموعه فعالیت تنظیم می‌کند همراه با انتقاد ارگانهای بالاتر خود، بهترین و مؤثرترین وسیله انتقال تجربه و یکی از عوامل وحدت و یکپارچگی کل تشکیلات خواهد بود.

۳ - اخلاق و خصائل کمونیستی و ضرورت مبارزه برای

پالایش سازمان سیاسی پرولتاریا!

در بحث قبل با درس آموزی از رهنمودهای لنین گفتیم خلعت دمکراتیک حزب سیاسی طبقه کارگر در این است که اعضاء حزب، خود ارگانهای رهبری را برمیگزینند، آنها را کنترل می‌کنند، سمت کار آنها را معلوم می‌سازند، در زندگی حزبی و در بحث پیرامون تمام مسائلی که در حزب مطرح می‌شود و همچنین در حل آنها شرکت فعال می‌ورزند.

گفتیم وظیفه هر حزب کمونیست سازماندهی مبارزه پرولتاریا و رهبری این مبارزات است. حزب سیاسی طبقه کارگر، تجلی عزم متحد پرولتاریا و آگاه‌ترین بخش طبقه کارگر است. پس سازماندهی سیاسی پرولتاریا ابتدا در درجه اول از مجموعه افرادی تشکیل می‌شود که نه فقط می‌باید خط و مشی و برنامه آن را در صدر فعالیت عملی خود قرار دهند، نه فقط باید توانائی سیاسی - ایدئولوژیک لازم برای پیشبرد این انتخاب آگاهانه و قدرت عملکرد در تمام صور و مضامین فعالیت سازمان حزب را داشته باشند، بلکه مهم‌تر از همه باید به اخلاق و خصائل پرولتری نیز به مثابه عالی‌ترین اخلاق انقلابی و خصوصیت کمونیستی مسلح باشند. با رزترین خصوصیت کمونیستی در یک کلام عبارت است از، نفی فردگرایی، ایجاد و تحکیم روحیه همبستگی جمعی، یعنی اتحاد آگاهانه در یک ارگان نیم واحد و تعهد پایداری به این اتحاد. هر نیروی کمونیست باید مظهر اواده

پرولتاریا، نمونه اخلاق انقلابی، سنبل انضباط، شجاعت و تهور قاطعیت و پیگیری و سراسر شور انقلابی باشد. آگاهی بدون اراده و اراده بدون شورانگیزگی کمونیستی فاقد هرگونه ارزش انقلابی است!

اما فقط آگاهی به این خصوصیت و علم به اخلاق انقلابی و کمونیستی کافی نیست، فقط محکوم کردن هرگونه اندیوید و آلایسم و فردگرایی غیر پرولتری کافی نیست. ما دامیکه شرایط ضروری و ابزار عملی برای کسب این روحیات و ایجاد چنین خصوصیات فراهم نشده باشد تکرار بی روح این اصول هیچگاه از حدشعارهای توخالی و موعظه‌های مقدس ما با نه‌ناصحان فراتر نخواهد رفت.

پس برای آنکه توصیف اخلاق و خصائل کمونیستی در حد کلیات و حرف باقی نماند و به نصایح حکیمانانه مبدل نشود، باید درک روشنی به دست داد و شرایط حاکم بر ایجاد چنین خصوصیات را توضیح داد.

باید از هرگونه ذهنی‌گرایی قویا پرهیز نمود. باید دید مشخصی از چگونگی شکل‌گیری این خصائل داشت. باید از شرایط و عواملی که در نتیجه آن سازمان سیاسی طبقه کارگران خصلت غیر پرولتری و تفکرات خرده - بورژوازی و بورژوازی پالایش می‌یابد، شناخت روشنی داشت.

همانگونه که در اوایل این بحث‌ها نیز اشاره کردیم، خصوصیات و اخلاق نیز همانند آگاهی و شعور، محصول شرایط و محیط حزبی است. پس در درجه اول این خود حزب سیاسی است که می‌باید بمثابه محیط زندگی سیاسی کارها و اعضاء خود، در جریان شرکت فعال در مبارزه انقلابی، زمینه‌های رشد و ارتقاء کارهای خود و پالایش حزب را فراهم آورد.

سازمان سیاسی پرولتاریا برای ساختمان جامعه نوین و برای نیل به اهداف خود، ضرورتاً می‌باید صفوف خود را قبل از همه و بیش از همه از مسموم جامعه طبقاتی گذشته و فرسوده پالوده نماید. از طریق این پالایش بلا نقطاع و تقریباً دائمی است که حزب طبقه کارگران به تجسم آگاهی، اراده و عزم پرولتاریا مبدل می‌گردد.

پالایش درونی یک حزب از خصائل و اخلاقیات اقشار میانی و عقب

مانده اجتماعی و خاصا ثل غیر پرولتری از قبیل اندیوید و آلیسم ناب بورژوازی و تاثیرات مخرب آن در زندگی حزبی به همان اندازه اهمیت و اولویت سیاسی برخوردار است که خلوص سیاسی - ایدئولوژیک درونی آن و درست به همان اندازه نیز در استحکام درونی تشکیلاتی سازمان اهمیت دارد. ارتباط لاینفک بین خط و مشی، سازماندهی و تشکیلات و ایجاد و استحکام خصوصیات کمونیستی به مثابه سه جزء لاینفک عنصر وحدت کل حزب نیز در همین جا مفهوم می یابد.

سازمان سیاسی پرولتاریا با ایجاد و استقرار قوانین زندگی حزبی به تربیت کادرهای کمونیست می پردازد، آنان را به قوانین زندگی حزبی متعهد می کند و به آنها می آموزد که چگونه بردشواریهافائق آیند و نقائص کار خود را برطرف سازند.

اما حزب پرولتاریا جمع جبری نیروهای متشکله خود نیست و نمی تواند باشد، هر فرد بخشی و هر حزب کل واحدی است که اهداف واحد طبقاتی پرولتاریا را در خود متبلور می سازد. مطلق کردن نقش حزب و بی توجهی به مسئولیت اعضاء در ارتقا فعالیت و تصحیح خطاهای خود، همانگونه غیر علمی است که از یاد بردن نقش تعیین کنندگی حزب در تربیت و آموزش نیروهای خود!

همانگونه که گفتیم سازمان سیاسی پرولتاریا بیانگر عقیده و نظر کارگران منفرد نیست، بلکه بیان عقیده و نظر طبقه ای است که از طریق یک برنامه مشترک و مبارزه مشترک در صفوف سازمان سیاسی خود گرد آمده است.

حزب طبقه کارگر منعکس کننده خصلت عام و همه شمول پرولتاریای انقلابی و بیانگر خصوصیات کامل پرولتاریائی است. این بشرطی است که حزب پرولتاریا نیروی عمده خود را از میان خود طبقه و از بین آگاه ترین کارگران برگزیده باشد. تنها در این صورت است که این ارگان نیم پیچیده عالی، نه فقط قادر به استقرار قوانین زندگی حزبی خواهد بود، بلکه تمامی کل خصوصیات پرولتاریای انقلابی را می تواند منعکس سازد و نیروی خود را

در انطباق با این کلیت واحد بسازد. تنها بدین صورت است که حزب طبقه کارگر خصلت طبقه بالنده‌ای را می‌یابد که در جریان پالایش خود همه و هرگونه گرایشات غیر خود را می‌روبد و خود را نصفیه می‌کند.

این فقط پرولتاریاست که در عرصه فعالیت تولیدی خود هرگونه تعلق به مالکیت خصوصی را از دست می‌دهد، افراد منشی را به دور می‌اندازد و با هرگونه گرایشات متعلق به مالکیت و احساس تقدس نسبت به آن که الهام بخش فردگرایی، روحیات شخصی و تملک است، تعیین تکلیف می‌کند، روحیه جمعی کمونیستی و وحدت مبارزاتی را در خود می‌سازد و تقویت می‌نماید. اما مادام که سازمان سیاسی طبقه کارگر را عمدتاً نیروهای روشن فکر متعلق به اقلتاریانی اجتماع احاطه کرده باشد، نه تنها حزب سیاسی طبقه کارگر نیست، بلکه هیچگاه قادر به ایجاد آنچنان اصول، شرایط و قوانینی نخواهد بود که بتواند به مثابه یک کلیت واحد با هرگونه گرایش غیر پرولتری حتی به مبارزه برخیزد و از خطر انواع و اقسام گرایشات انحرافی غیر پرولتری رهایی یابد!

حال باید ببینیم عناصر ناخالص و خصائل غیر پرولتری در درون تشکیلات کمونیستی چگونه و از چه طریق عمل می‌کنند و راه مبارزه دائمی با آن چیست؟

وقتی از سازمان سیاسی طبقه کارگر صحبت می‌کنیم، اگر چه معتقدیم در کلیت خود برشالوده خصائل و اخلاق کمونیستی استوار است، اما این امر هیچگاه بدان معنی نخواهد بود که با تشکیلاتی کاملاً منزله از خصوصیات غیر پرولتری و عاری از هرگونه اشکال و ایراد روبرو باشیم. این یک درک متافیزیکی و انتزاعی است، چرا که حزب نیز در روند رشد خود راه تکامل را طی می‌کند و در مسیر رشد و در جریان مبارزه بی‌امان درونی مدام پالایش می‌یابد و خصائل کمونیستی را در نیروهای خود تقویت می‌کند، خصوصیات غیر پرولتری را تصفیه می‌نماید و بر استحکام خود می‌افزاید زیرا همانگونه که لنین اشاره می‌کند، مادام که تولیدات خرد در جامعه وجود دارد گرایشات مربوط به این نحوه تولید به طور روزافزونی حزب طبقه کارگر را از درون و

بیرون مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

بارزترین نمونه گرایش‌ها انحرافی غیرپرولتاری اندیویدوآلیسم و تالیات متعلق به منافع تنگ نظرانه فردی و تفکرات خرده بورژواشی است که نه تنها از جانب نیروهای روشنفکر خرده بورژوا، بلکه گاه از جانب خود افراد کارگرنیزبه درون حزب طبقه کارگر رسوخ می‌یابد. این گونه گرایش‌ها، انفرادمنشی را دامن می‌زند. روحیه محفلی را رشد می‌دهد، نظم حزبی را از هم می‌پاشد و قدرت و کارآئی مبارزاتی آن را عمیقا تضعیف می‌نماید.

اندیویدوآلیسم یا انفرادمنشی، خطرناک ترین گرایش ضد حزبی است و در صورتیکه در تشکیلات کمونیستی فرصت ادا مه حیات بیابد، مناسبات رفیقانه را خدشه دار می‌سازد، اعتماد کمونیستی را زایل می‌نماید و تشکیلات را از درون می‌پوساند.

فردگرائی، میراث تفکرات بورژواشی و خرده بورژواشی به جا مانده از جا معه طبقاتی در تشکیلات پرولتاری است که بر ضد اخلاق کمونیستی عمل می‌کند. فردگرائی نتیجه مقدس شمردن مالکیت، پایبندی به ستمگری طبقاتی و محصول تفکرات عقب مانده خرده بورژواشی و تبلور ایده آلیسم ناب است. فردگرائی در ارتباط لاینفک با شیوه کار و نحوه زندگی خرده بورژوازی قرار دارد که مصداق آن را در کار انفرادی یا گروههای بسیار کوچک تولید می‌توان مشاهده کرد. انفراد منشی به اشکال کوناگون از ساده ترین تا پیچیده ترین مسائل حزبی، خود را ظاهرا هر می‌سازد. عنصر فردگرا علی‌رغم همه تلاشی که در استوار خود به کار می‌برد، اما هرگز قادر به پوشیده داشتن خود نیست چراکه هستی اش در گرو خود نمائی اوست! فرد گرائی برخلاف خصلت کمونیستی که منافع پرولتاریا و حزب آن را مقدم بر هر چیز و برتر از هر کاری قرار می‌دهد، پرولتاریا و حزب او را در خدمت خود می‌خواهد. روشنفکر خرده بورژوا برخلاف کمونیست‌ها با درک انتزاعی از نقش انسان در محیط و شرایط، خود را محور همگی تغییر و تحولات و قهرمان و ناجی بشریت قلمداد می‌کند و در خود ستائی و اغراق گوئی از خود و کار خود، حد و مرز نمی‌شناسد.

روشنفکرانند و آلیست در هر کار و وظیفه‌ای که به او محول می‌شود، به تناقض فاحشی دچار می‌گردد. او از یک سوبه علت محدودیت تفکر و دیدگاه محافظه کارانه از وسعت و گسترش کار خود می‌کاهد و از طرفی در بند گرایشات خودستا یا نه به بزرگ نمایی دست می‌آورد و کار محدود و نا چیز خود را بسیار پراهمیت تر از آنچه هست و بسی پرسر و صداتر از آنچه انجام داده است می‌نمایاند.

تلاقی مبالغه جوئی و محدودنگری روشن فکر خرده بورژوا، آنجا خود را نشان می‌دهد که آنچه را که در وضعیت محدود می‌بیند و از آنچه که در عمل محدود می‌کند به درک کاذب می‌رسد و از غلبه برواقعیت تصویر خیالی ارائه می‌دهد، تا در عالم تخیل بر آن چیره گردد. از همین رو همه چیز و همه کس جز خود او در ذهن علیلش کوچک، بی ارزش و کم اهمیت جلوه می‌کند. و هر چه که به خود او مربوط می‌شود برجسته، عظیم و پراهمیت.

احساسات تنگ نظران و حسایگری های خود پرستانه، این روح سرکش اتوپیائی را بدان و امیداردا علیه هرگونه نظامی از جمله انضباط حزبی به طغیان برخیزد و از مبارزه انقلابی تنها ایثارگری فردی و بذل و بخشش - های قهرمان گونه انفرادی را برداشت کند. او از زمین و زمان برای خدمات ارزنده و جانفشانی های ایثارگرانهای که در حق پرولتاریا و حزب روا داشته است طلبکار می‌شود.

اما این روحیه به ظاهر طغیانی، آنجا که پای استقامت و پایداری در یک مبارزه سخت و طولانی در میان باشد، به رخوت و انفعال و نا استواری دچار می‌شود.

روشنفکر خرده بورژوا دوست دارد هر چیز و هر کس را به مسخره بگیرد از هر حقیقتی چشم‌پوشد تا خود را بهترین جلوه دهد. این قهرمان فداکار همه آرزویش این است تا با ایثارگری های بدون جسارت و قهرمان بازی بی شجاعت، دست به کارهای بکر و قهرمانانه بزند، تا اعجاز و تحسین دیگران را برانگیزد و در نیای خیال با مشغله های ذهنی خود، خویشتن را آرام کند. حاملین این گرایش به هر کاری نه از زاویه منافع جنبش و اهداف پرولتاریائی

انقلاب، بلکه اساساً از زاویه منافع خود می‌نگرند. الزامات عینی و ذهنی هر عملکردی را برای چنین افرادی، الزامات و حساب و کتابهای شخصی خود تعیین می‌کند. مهم نیست که منافع و اهداف انقلابی تشکیلات چه اقدام و عملکردی را و با چه حد پیگیری و تلاش ایجاب می‌کند. هرکاری فی نفسه فقط برای آن مهم است که عامل اظهار وجود شخصی او باشد. الزامات عملی تشکیلات نیز تنها در حکم وسائل هستند که قدرت نمایی او را توجیه کنند. به عبارت دیگر از این دیدگاه کل مجموعه در خدمت افراد قرار دارد نه افراد در خدمت کل سیستم منظم تشکیلاتی!

همانطور که گفتیم اندیوید و آلیسم در کار تشکیلاتی عمدتاً به شیوه کار غلو آمیز، خود ستائی و بی انضباطی بروز می‌کند. از گزارش یک حرکت اعتراضی توده‌ای گرفته تا گزارش پخش یک اعلامیه که از جانب نیروی روشنفکر خرده بورژوا تنظیم می‌شود، خلاصه هر جایی که عرصه فعالیت او باشد، همیشه گزاره گوئی و اغراق به صورت یک عادت دائمی در می‌آید و هر کجا کار منضبط، سازمان یافته و با برنامه پیش برود، مورد تصادم با او قرار می‌گیرد. روشنفکر خرده بورژوا بطور مفرطی از انضباط و سازمان پرولتاریائی گریزان است! برای او مرز بندی سیاسی ایدئولوژیک تشکیلات پرولتاریا، همانقدر عذاب آور و ملال انگیز است که انضباط پرولتری و مرز بندی سازمانی! او بطور چشمگیری مشتاق آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، جانبدار سر سخت آشتی طبقاتی و شیفته بی بندوباری تشکیلاتی است! روشنفکر خرده بورژوا به موقعیت تشکیلاتی و وظیفه حزبی، نه بمثابه مسئولیت و وظیفه، بلکه اساساً از زاویه موقعیت و جایگاه می‌نگرد. او از هرگونه وظیفه و مسئولیت، فقط عنوان آن را برداشت می‌کنند. اهمیت کار و مضمون مسئولیت خود را! این درک صوری و کاذب از مسئولیت، تاثيرات عملی خود را بصورت کاذبی تکمیل می‌کند و وظیفه نیز، حالت صوری و نمایی به خود می‌گیرد. کسی که از اهمیت وظیفه، عنوان را فهمیده باشد، می‌باید هم در عمل جبراً سطح کار خود را تا حد عنوان تنزل دهد و ظاهر سازی را روش متداول کار خود نماید. اینجا دیگر مضمون و محتوای اصلی وظیفه فراموش می‌شود و بوروکراسی به کعبه

آمال او بدل می‌گردد! نمونه بارز این گرایش را در سطوح دیگر، علاوه بر بوروکراسی، می‌توان در تالیات اشتباهی خرده‌بورژوازی، شیفتگی به دیپلماسی و پناه بردن به زد و بندهای ازبالاتر یا ایجاد فرقه‌گرایی، سکتاریسم و محفل‌بازی مشاهده کرد.

در سطح محدودتر، روشنفکر خرده‌بورژوا از آنجا که از اهمیت کار خود درک کاذب دارد، به جای کار مسئولانه، شکیبائی انقلابی و ایجاد روابط رفیقانه، به پر خاشگری می‌پردازد، طاقت خود را از دست می‌دهد، وظیفه اصلی و عملی خود را فراموش می‌کند، مضمون واقعی کار خود را از یاد می‌برد و بطور عجیبی به خرده‌کاری و حاشیه‌پردازی می‌افتد. این گرایش بندرت ممکن است کار خود را جدی بگیرد و پیگیری خود را حفظ کند. چون به هر کاری از دیدگاه پراهمیت‌تر و کم‌اهمیت‌تر نمی‌نگرد. هر وظیفه‌ای را آنگاه که به او محول نشده است، بزرگ و پراهمیت و سپس کوچک و حقیر می‌شمارد و سعی واقعی دارد که کارهای باصلاح مهمتری برای خود دست و پا کند، تا ضعف واقعی خود را با عنوان کاذب‌کاری که به عهده گرفته است، جبران نماید.

این گرایش همیشه ضد خود را در خود می‌پروراند! چسبیدن به عنوان مسئولیت، به موضع ضعف می‌انجامد و نتیجه این می‌شود که از هرگونه اشتباه سخت می‌ترسد و دست و دلش از کار می‌لرزد و از بیم آنکه عدم صلاحیتش اثبات گردد، چاره‌ای برای باقی‌نمی‌ماند تا در نهایت به نیروی ضعیف‌النفیس، بی‌اراده و چاپلوسی تبدیل شود که در مقابل مسئولین خود، غرولندهای چاکر منشانه و در پائین تراز مسئولیت خود، به تحقیق و تهدید و زورگوئی و شانتاژ دست بزنند. به مسئولین خود تکریم و تمکین می‌کنند و از نیروی تحت مسئولیت خود تمکین و تمجید و اطاعت را می‌طلبند!

اما تاثرات این گرایش در همین جا باقی نمی‌ماند. درک کاذب از وظیفه و مسئولیت، همانگونه که گفتیم بالطبع سطح فعالیت را محدود می‌سازد و مسیر رشد و تکامل حرکت را سد می‌کند. روشنفکر خرده‌بورژوا همانگونه که انگلس مدلل ساخته است، "نمی‌تواند بر سرزمین بزرگی حکومت کند، هیچگاه قادر نخواهد بود احاطه و شناخت کافی نسبت به حیطة عمل و

کار خود داشته باشد. خرده بورژوا قیومیت را می پذیرد تا از سردرگمی‌ها خلاصی یابد!

روشن فکر پر مدعا اساسا فاقد انگیزه تاریخی است. این نیرو به اقتضای وضعیت و تربیت طبقاتی خود با پایگاه محدود خرده بورژوازی، دارای دیدگاهی با افق محدود فکری است. او نه تنها به شناخت محدود از قوانین اجتماعی، زندگی حزبی و عوامل تحول مبارزاتی می رسد، بلکه وقتی نمی تواند خود را از وضعیت محدود خویش فراتر برویاند، تمامی تلاش خود را به کار می بندد تا تشکیلات را، در حد درک خود محدود نگهدارد! دیدگاهی که همیشه و در همه حال به وضع موجود آنچه که باید تغییر پذیرد، گردن می نهد و در ادامه خود به رفرمیسم و سازشکاری در می غلطد.

نمونه برجسته حالمین چنین گرایش، اکثریتی های خائن بودند که در مواجهه با معضلات سرسخت مبارزه طبقاتی، قیومیت بورژوازی را پذیرفتند تا خود را از بار مآثبات و دشواریهای مبارزه رها سازند.

نمونه دیگر این تفکر، همان دسته از رفقای هستند که با پذیرش انتقادات مکرر و بدون محتوا، در عین حال که هیچگونه تغییری در وضعیت و روش کار خود ایجاد نمی کنند، انتقاد را سریعاً می پذیرند تا خود را از معضل مسئولیت اشتباه مبرانمایند و یا همچنین آن دسته دیگری که بدون آگاهی دقیق از خط و مشی و برنامه سازمان، کورکورانه همه چیز را می پذیرند و یا بدون تعمق و دغدغه خاطر از یک مشی سیاسی به مشی دیگر رجعت می کنند. این خصوصیت نیروی اجتماعی سیالی است که نه جایگاه خود را به درستی می شناسد، نه دیکتاتوری پرولتاریا و تحکیم نظام سوسیالیستی را جدی می گیرد و نه خواهان تغییر و تحولات زندگی اجتماعی کارگران و وضعیت جامعه است. این گونه افراد چنانچه در روند حرکت تشکیلات کمونیستی و مبارزه بیامان درونی سازمان سیاسی پرولتاریا، روحیه انفرادی و متکبرانه شان روییده نشود و به گرایشات پرولتری آغشته نگردند، به خارج از حوزه فعالیت سازمان سیاسی پرولتاریا پرتاب می گردند. اینها در این صورت اگر به زائده بورژوازی تبدیل نشوند که می شوند، در بهترین

حالت جزا نفعال، یاس، سردرگمی و سرخوردگی هیچ دستاوردی نخواهند داشت .
 روشن فکر خرده بورژوا وقتی کمر به اصلاح و تربیت خود می بندد کولاک
 می کند! و همانند اسلاف پیشین خود، یعنی سوسیالیستهای تخیلی قرن هیجدهم
 دست به کارشوالیه گری جدیدی می شود و روحیه قهرمانی اش دوباره زبانه
 می کشد. مرتاض بازی و اقدام به کارهای شاق، معمول این راه و روش است.
 روشن فکر خرده بورژوا بدون توجه به شرایط و محیط و بدون اهمیت به روند
 تکامل، با کارهای طاقت فرسا و شاق، پیش از آنکه فردگرایی به مرگ طبیعی
 بمیرد، او را می کشد تا بقول انگلس از اندیوید و آلیسم شهیدی درست کند تا
 بزعمش بیا فزاید. او گاه به سلک کارگران درمی آید و در کارخانه و مزرعه
 شروع به کار می کند تا به شیوه های مکانیکی خود را "پرولتریزه" کند و
 تمایلات فردی را از خود دفع نماید! گرایشی که تا کنون بدنبال کارهای
 نبوغ آمیز می گشت تا خود را تمجید کنند، در اینجا نیز بدون تغییر تمامی
 شرایط و زمینه فعالیت دست به کارتطهیر خود می شود!

باید بدانیم تنها آنگاه که روشن فکر خرده بورژوا را مجموعه ای از
 خصائل پرولتری از هر طرف محاصره کند، تنها آنگاه که قوانین زندگی حزبی
 و انضباط پولادین و بدون چون و چرای پرولتری او را از هر طرف زیر فشار
 بگیرد، آن وقت که گریزی برای ارضاء تمایلات فردی وجود نداشته باشد و
 زمینه برای بازتاب پیدا نکند. آری تنها آنگاه است که روشن فکر خرده -
 بورژوا اگر صرف طبقه کارگر را رهبران نکند تمایلات فردگرایانه در او تضعیف
 می گردد و بتدریج روبه زوال می رود و به گرایشات پرولتری آغشته می گردد!
 این مسئله از آنجا اهمیت دارد که بتوانیم اندیوید و آلیسم حتی در میان
 اتحاد کارگران و به ویژه کارگرانی که در تجمع های کوچک و متوسط تولید
 کار می کنند، عمیقا وجود دارد. اما نه بمثابه خصوصیات یک طبقه، بلکه به
 صورت نمودی در افراد کارگر و دارای تمایلات فردی ناشی از فرهنگ اجتماعی
 حاکم.

فقط در شرایطی که جنبش طبقه کارگر ضعیف باشد، تفکرات محفلی و
 گرایشات اندیوید و آلیستی شکل می گیرد. سازمان سیاسی طبقه کارگر باید

با تمامی گرایشات با زمانده از دوران گذشته پیوندبگسلد و با هر گونه
 مظاهر فردیت و بروز اندیوید و آلایسم تعیین تکلیف نماید، تا بتواند وظائف
 خود را بمناسبت حزب طبقه کارگر با جدیت پشتکار و پیگیری بی نظیر به انجام
 رساند. فقط با گسترش حزب از طریق عناصر پرولتری است که می توان تمامی
آثار محفل گرائی، برخوردارهای شخصی، فردگرائی و انفرادمنشی را از زمان
سیاسی پرولتاریا ریشه کن ساخت. تنها با نظم و انضباط آگاهانه، راه های
 استوار و عزمی پولادین می توان مبارزه پیروزمندانهای را پیش برد و با
 اعتقاد عمیق به اهداف تشکیلات به مبارزه قاطعانه با ترسرات خرده بورژوازی
 فائق آمد و با دست یازیدن به پیچیده ترین سازماندهی در هر شرایطی،
 قدرت خلافت پرولتاریا را در ایجا دجا معنویین به نمایش گذاشت و ایمان به
 آرمان پرولتاریا را در پیگیری تشکیلاتی در تمامی زمینه ها استحکام بخشید.
 این همه میسر نیست مگر از طریق نظم آگاهانه و نقد هرگونه تن سپردن به سیر
 حوادث و چشم پوشی از ضعفها و نواقص.

* *

نقطه مقابل گرایشات انفرادمنشانه بورژوازی و تمایلات عقب
 مانده خرده بورژوازی، تفکر بالنده پرولتاریا قرار گرفته است، با خلعت
 کاراجتماعی، و محصول مبارزات جمعی و اتحاد همبسته پرولتاریائی. آن هم
 نه در محدوده یک کشور، بلکه در عرصه گیتی و در اتحاد انترناسیونالیستی
 با طبقه کارگر سراسر جهان! همبستگی عظیمی که در شکستهای مقطعی به شکست
 مشترک آنها و در پیروزی های بزرگ به تحول انقلابی نه منافع این یا آن
 فرد کارگر، بلکه کل نظام اجتماعی می انجامد. همبستگی پایداری که جا معه
 نوین سوسیالیستی را بر ویرانه های نظام طبقاتی مستقر می سازد و نظامی را
 که در آن نه فقط تک تک کارگران، نه فقط خود پرولتاریا، بلکه کل طبقات
 محروم اجتماعی رهائی خود را می یابند. پرولتاریا بدون ایجا د تحول عمیق
 در زندگی و فعالیت خود، نمی تواند نقش تاریخی خود را بعهده بگیرد.

پرولتاریا مبارزه علیه بورژوازی را موازی با زندگی خود آغاز می‌کند.
 خرده‌بورژوازی برای شروع مبارزه اول باید زندگی به شیوه گذشته را وداع
 گوید. خرده‌بورژوازی برای رها نیدن هستی خود از زوال تاریخی به مبارزه
 روی می‌آورد، در صورتی که زوال این هستی پیروزی پرولتاریاست.
~~فردگرایی، انعکاس فعالیت اقتصادی، مبتنی بر مالیت، مالکیت~~
~~خصوصی، روحیه کمونیستی، محصول اتحاد پرولتاریا در دردمندی علیه مملکت~~
~~خصوصی است. وحدت و یکپارچگی درون صفوف حزب سیاسی طبقه کارگر نتیجه~~
~~اتحاد پرولتاریاست. اما سکتاریسم، فراقیونیسیم و روحیه محفلی، محصول~~
~~شفردمندی و بیگانگی خرده‌بورژوازی از وحدت پرولتاریاست. اتحاد و~~
~~همبستگی، از زمان سیاسی پرولتاریا را تقویت می‌کند، اما تفرقه و انفراد~~
 منشی حزب را از پای می‌اندازد! وحدت تشکیلات کارگری جمیع احادنیروهائی
 نیست که تحت یک انضباط اساسنامه‌ای در یک تشکیلات گرد آمده باشند،
 وحدت و همبستگی میان نیروهای حزب به معنای پیوند تنگاتنگ نیروی
 پیشاهنگی است که به منظور رسیدن به اهداف طبقاتی پرولتاریا و در مسیر
 تکامل یا بنده جامعه، جهت‌گیری کرده‌اند. پیگیری، استقامت و بردباری
 به معنای پیوستگی یک خط سیر دیاکتیکی است که با اتخاذ تاکتیکهای
 مختلف در شرایط متغیر و گوناگون جنبش طبقه کارگر، سمت‌روشن و چشم‌انداز
 مشخصی را طی می‌کند. حضور پرولتاریا در سازمان سیاسی خود نیز از آنجا که با
 پشتوانه مبارزات مستقیم، رودررو با ارگانهای سرکوب بورژوازی و همراه
 با اعتماد مبارزاتی توده‌های کارگرتوانم است و از آنجا که متکی به توانائی
 جسارت و آگاهی است، عاری از خودستائی و بی‌نیاز به انفراد منشی است!
 این نیرو در عرصه مبارزه تاریخی نیز پیروزی رانه در بین راه، بلکه در
 انتهای مسیر خود در روند حرکت رشدیابنده تاریخ جستجو می‌کند. نیروئی که
 از هر شکست نه می‌هراسد، نه سرخورده می‌شود و نه منفعل می‌گردد. بلکه هر شکست
 را به قدرتی مافوق آنچه که قبلا بوده است، تبدیل می‌کند و از آن تجربیات
 جدید می‌اندوزد. برای پرولتاریائی که تا بورژوازی را سرنگون نکند و تا
 از یوغ استثماران نرهد، روی رهایی و آزادی را نخواهد دید، هر شکست از

بورژوازی مفهومی جز تجزیه بیشتر و هرافت انقلاب معنایی جز تجهیز قوای کامل تر و تدارک نیروی برترندارد و جز روحیه انقلابی قوی تر و استکاء به نفس بیشتر چیز دیگری را بر نمی انگیزد!

این فقط روشنفکر خرده بورژوا است که در جشن پیروزی پرولتاریا لباس میهمانی به تن می کند و در صورت شکستهای موقت از اولین کسانی است که صفوف مبارزه را ترک می گوید!

روشنفکر خرده بورژوا هنگامی که مبارزه پرولتاریا به شکست کشیده شود، در اوج خشم و نفرت نسبت به بورژوازی و نومید از سوسیالیسم و پیروزی انقلاب دلسرد می شود و چاره نمی یابد جز آنکه به وضعیت موجود تمکین کند، صفوف مبارزه را ترک گوید و با ابداعات تئوریک جدیدی راهی خانه شود. تا روزی نوبت آرایشی نوساز لاک خود بیدار آورد و در اولین فرصت با خود نمایی هر چه بیشتر، دوباره به صفوف مبارزه کشیده شود، این بروز فردگرایی به نوعی دیگر است!

سازمان سیاسی طبقه کارگر را با این نیروی متزلزل و نا امید کاری نیست، چنین افرادی هزار بار بهتر است که صفوف پرولتاریا را ترک کنند و هر چه زودتر خود را از شریب "مبالاتی های" خود در پیوستن به صفوف مبارزه توده های کارگر برهانند!

جذب چنین افرادی در میان سازمان سیاسی طبقه کارگر، نه تنها مفید نیست، بلکه حزب را با خطرات بسیار مهلکی روبرو خواهد ساخت به هیچ وجه نباید به کمیت عددی حزب سیاسی طبقه کارگر اهمیت داده شود.

سازمان سیاسی پرولتاریا هرگز نباید در راهی خود را به روی عناصر بیگانه از طبقه و "انقلابیون" تازه از راه رسیده بگشاید. کسانی که در آخرین دقایق انقلاب به صفوف مبارزه پیوسته اند و بی آنهایی که در لحظات افت و خیز جنبش، صفوف پرولتاریا را ترک می گویند، در میان حزب پرولتاریا هرگز جایگاهی نخواهند داشت و نمی توانند مورد اعتماد طبقه کارگر قرار بگیرند.

روشنفکران خرده بورژوازی تازه پا و مردم، یعنی کسانی که هر زمان دلشان بخواهد به صفوف پرولتاریا می پیوندند و هر زمان که خواهند آن را ترک

می‌کنند و با دوبره برگشت می‌کنند، هرگز نمی‌توانند و نباید مورد اعتماد حزب سیاسی پرولتاریا قرار گیرند. اینان هنگامی که انقلاب را قریب الوقوع می‌پندارند و با جولانگای برای خودنمایی می‌یابند، انقلابیون دو آتشه‌ای از کار در می‌آیند و زمانی که مسیر انقلاب را بسیار صعب، طولانی و پریپیچ و خم می‌بینند، در عقب نشینی پس از هر پیش روی و شکست قبل از هر پیروزی، به اپورتونیسیم آشکار می‌گرایند و صفوف حزب را ترک می‌کنند. در عین حال که سموم انفعال، پوچی و انفرادمنشی را نیز در میان دیگران می‌پراکنند.

حزب سیاسی پرولتاریا، تنها می‌باید از میان نیروئی تغذیه‌کننده که نه تنها قاطعانه و سرسخت در مقابل همه‌گونه مشکلات و سختی‌ها پیشاپیش ایستاده‌اند، بلکه برای پیروزی با تمام فداکاری و جدیت انقلابی به مبارزه برمی‌خیزند. حزب سیاسی پرولتاریا، می‌باید نیروی خود را از میان نیروهای متعهد و پایداری بجوید که هرچه زمان مبارزه طولانی تر و هرچه چشم‌انداز پیروزی دورتر می‌شود، بر قدرت و استحکام و میزان تعهد و استواریشان افزوده می‌گردد و بدون تردید و تزلزل بر کار و کوشش و فعالیت مبارزاتی خود بیافزایند. پرولتاریا آنگاه که با نیروی عظیم و متحد خویش، طوفان سهمگین انقلاب را پیش می‌راند خود به نوعی تشکل و وحدت اراده دست یافته است. نقش پیشاهنگ در شرایط رکود و خمود جنبش است که اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. از خصائل انقلابی پیشاهنگ، شور و وصف‌ناپذیر و اشتیاق او به کار منضبط و پیگیرانه در شرایط خمود جنبش و سالهای سرد طولانی است.

سازمان سیاسی طبقه کارگر باید کلاس‌های را در بر بگیرد که در هر وضعیتی اهل عمل هستند و برتر از هرگونه شرایطی، مصممانه و پر قدرت مشی مبارزاتی بی‌امان حزب خود را در حیات دائمی خود به پیش برند. در مقابل این نیرو، آدمهای اهل حرف قرار دارند. یعنی آنهایی که در شرایط دلخواه و وظائف دلخواه می‌جویند. نیروهایی که عمدتاً نه محصول پراتیک مبارزاتی بلکه پرورش یافته در محافل آکادمیکی هستند که خارج از عرصه نبرد طبقاتی و مبارزه عملی پرولتاریا، در میان محافل آکادمیک به آموزش مارکسیستی پرداخته باشند. این دسته وفاداری و روحیه انقلابی خود را در عمل اثبات

نکنند، نمی‌شوانند مورد پذیرش سازمان سیاسی پرولتاریا باشند.
لنین می‌گوید:

"حزب سیاسی طبقه‌کارگر باید عناصر اهل حرف را از عناصر اهل عمل جدا کند. اگرده نفر اهل عمل به عضویت حزب درنیا آیند، بهتر از آن است که یک نفر اهل حرف به چنین عنوانی ملقب گردد!"

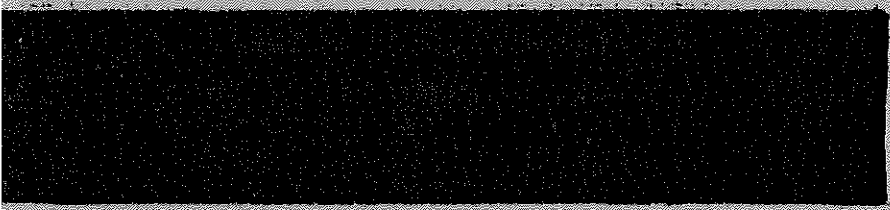
جان کلام، نیرو و قدرت حزب در استحکام و پیاکیزی آن است. نیروی حزب تنها در وحدت ایدئولوژیک آن نیست، بلکه در وحدت عمل مجموعه اعضا، آن نیز هست. این وحدت عمل در پرتوسطح عالی شکل یعنی سازمان حزبی، بدست می‌آید. حزب سیاسی طبقه‌کارگر نه محصول گرایشات فردی کارگران، بلکه محصول فعالیت متحدکارگران رشد یافته است که در بزرگترین مراکز صنعتی و متناسب با رشد خصلت اجتماعی تولید، در پیشرفته ترین مراکز صنعتی، خصلتهای فردی خود را از دست داده و روحیه متحدو همبسته‌ای کسب کرده‌اند. فقط در میان پرولتاریای پیشرفته صنعتی است که تمایل به ثملک و منافع خرد بورژوائی جایگاهی برای بروز نمی‌یابد و به جای آن، روحیه پرولتری شکل می‌گیرد. این فقط شرایط کار و محیط زندگی پرولتاریاست که کارگران را می‌سازد و آنان را به فکر و می‌دارد تا وسائل رهائی خود را بیابند. این وسیله چیزی نیست جز حزب آنها.

رشد تکنیک و استفاده از ماشینهای عظیم صنعتی بطور دم‌افزونی اختلاف ما بین انواع کار را از میان می‌برد و در دامنه تولید، یک نوع تساوی بین کلیه کارگران برقرار می‌کند. شرایط زندگی پرولتاریا بیش از پیش زندگی همانند و شرایط یکسانی از کار در می‌آید. این شرایط مساوی زندگی مادی، برتری جوشی و فردیت را در پرولتاریا از میان می‌برد و روحیه اتحاد و همبستگی را در آنان تقویت می‌کند. با رشد عظیم صنعت و کار گروهی عظیم کارگران، پرولتاریا به عکس کارگر فابریک، حتی تصورات دکار شدن را هم به مخیله خود راه نمی‌دهد، چه رسد به نشان دادن خود در موقعیت صاحب وسائل تولید! عظمت تولید بزرگ، اتحاد مبارزاتی و حقارت فعالیت فردی و مبارزه منفرد علیه کارفرما و ماشین سرکوب آن، هرگونه روحیه

انديويد و آليستي را در کارگران مي‌کشد، تقدس مالکيت را از قداست خود مي‌تازد و تمامي خلقيات جا معه‌کهنه را که در شکل فردگرايي و يا انفراد منشي پروزي مي‌آيد، به دور مي‌افکند. روحيه يگانگي در اين طبقه آنچنان بر زندگي او حاکم مي‌گردد که ديگر جائي براي سکتا ريسم و فرقه بازي، خودستائي و تفکرات محفلي باقي نمي‌گذارد. حزب کمونيست بايد نيروي فعال خود را از ميان کارگران پيشرو و مسلح به آگاهي طبقاتي گزين کند. اين انتخاب به حزب سياسي نه تنها توان رزمندگي بيش از حدي مي‌بخشد، بلکه اتحاد نيروهاي آن را بيش از پيش فراهم مي‌سازد و خاصا ثل و اخلاق کمونيستي را نيز در آن قوام مي‌بخشد و مستحکم مي‌نمايد. حزب پرولتاريا با پيدتامي توجه خود را معطوف به خود پرولتاريا نمايد و فعاليت خود را در ميان طبقه کارگر و در بين نيروي انقلابي پرولتري متمرکز نمايد. اما نيروئي نه صرفا از ميان آحاد کارگران و جذب فردي آنها، اين اشتباه بس بزرگي است که بسياري از رفقاي کمونيست ما مرتکب مي‌شوند، آنها چنين مي‌پندارند که يک فرد کارگر، به صرف کارگر بودن عاري از هرگونه گرايشات و اخلاقيات غير پرولتري و مشحون از خصا ثل کمونيستي است. اين به هيچ وجه اصل درستي نيست. کارگران متفرد هر چند بنا به وضعيت طبقاتي و نقش خاص خود در توليد اجتماعي، نسبت به اقشار خرده بورژوازي قدرت جذب بيشتر در زمينه هاي مناسب تري براي کسب ايدئولوژي مارکسيستي و به کارگيري آن دارند، اما آنان نيز مادام که در سا زمان سياسي خود و با درتشکلهاي کارگري آبيده نشده و با روحيه جمعي پرورش نيافته باشند، از فرهنگ طبقاتي جا معه‌کهنه بي بهره نيستند. همانگونه که گفتيم براي ايجاد حزبي با پايه هاي استوار و کارهاي مالا مال از خصوصيات کمونيستي، حزبي که در آن جائي براي ديده گاهاي فراکسيوني، محفلي و بي انضاطي باقي نماند، بايد گامهاي استواري برداريم و تشکيلاتي را بسازيم که سا من پيروزي نهائي پرولتاريا باشد. ما بايد حزب طبقه کارگر ايران را بسازيم. پس به پيش براي ايجاد مناسباتي مبتني بر عالي ترين خصا ثل کمونيستي حزبي و کيفيتي عالي و ادا مه کار!

به پیش‌گردان عظیم پرولتاریا! به پیش‌نیروهای فعال کمونیست!
که راه انقلاب راهی طولانی است. راهی پرفرازونشیب و از میان سنگلاخ‌های
عظیم. اما شکوهمند است و پر غرور! راه انقلاب پرولتاریا، راه پیروزی
است!

www.iran-archive.com



www.iran-archive.com

